

From Hegemony To Bismarkian Order and Offshore Balancing: U.S. Grand Strategy towards Russia after Cold War

Majid RouhiDehboneh*

Abbas Amiri**

Abstract

Achieving regional and global order and security has always been one of the most important priorities and goals of the great powers. To achieve this, various approaches and strategies are being pursued by these powers in different parts of the world where the hegemonic approach is very thought-provoking. Hegemony is an order in which a great power alone plays a key role in the regions and tries to manage the security relations and communications of the regions through this. The hegemony in US politics and world order after the Cold War in the post-Soviet region has been very important and decisive. Using descriptive-analytical methods and library resources, this article, while conceptualizing the hegemonic order and its components, wants to address the question that how the United States did managed its relations in the post-Soviet region, especially with regard to Russia, after the Cold War through hegemony? Experimental and practical evidence suggests that, given Eurasia's importance to the hegemonic order of the United States, the United States pursue with three methods of nineteenth-century British balancing, Bismarkian policy (alliance, coalition, and economic, political, and military means), as well as a stabilization method based on the theory of hegemonic stability (American Pax Order), has faced security threats in the region. In this way, it has tried to manage its relations with countries in the post-Soviet region, especially with Russia and even China. Theoretical analysis of this hypothesis is based on Paul Papayano's theory in the book Security Order of Lake and Morgan and Hegemonic Stability Gilpin.

KeyWords: United States, Russia, Bismarkian Order, Offshore Balancing, Hegemonic Order

Article Type: Research Article.

Citation: Rouhi Dehboneh, Majid & Amiri, Abbas (2020). From Hegemony To Bismarkian Order and Offshore Balancing: U.S. Grand Strategy towards Russia after Cold War, 3(2), 409-440.

* Assistant Professor, Department of Political Science, Rasht Branch, Islamic Azad University, Rasht, Iran (Corresponding Author), majidroohi@iaurasht.ac.ir.

** Ph.D. Student in Political Science, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran, Iran.



از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی: استراتژی کلان آمریکا در قبال روسیه پس از جنگ سرد

مجید روحی دهبنه*

عباس امیری**

چکیده

دست یابی به نظم و امنیت منطقه‌ای و جهانی همواره از مهم‌ترین اهداف قدرت‌های بزرگ بوده است. برای دست‌یابی به این منظور، رویکردها و راهبردهای مختلفی از جانب این قدرت‌ها در مناطق مختلف جهان در پیش گرفته می‌شود که از میان آن‌ها رویکرد هژمونیک بسیار قابل تأمل است. هژمونی یعنی نظامی که طی آن یک قدرت بزرگ به‌تنهایی نقش اصلی را در مناطق ایفا می‌کند و سعی دارد تا از این طریق روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای را اداره و مدیریت کند، در سیاست و نظم جهانی و منطقه ای ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد در مناطق پسا شوروی بسیار مهم و تعیین کننده بوده است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای، ضمن مفهوم‌سازی نظم هژمونیک و مؤلفه‌های آن، می‌خواهد به این پرسش بپردازد که ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد چگونه از طریق هژمونیک روابط و مناسبات خود را در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه در قبال روسیه مدیریت کرده است. شواهد تجربی و عملی نشان می‌دهد با توجه به اهمیت اوراسیا برای نظم هژمونیک آمریکا، این کشور با سه شیوه موازنه‌گری به‌سبک بریتانیای قرن نوزدهم، سیاست بیسمارکی (اتحاد، ائتلاف، ابزارهای اقتصادی، سیاسی، نظامی، و تحریم)، و هم‌چنین روش استیلاجویانه مبتنی بر نظریه ثبات هژمونیک (نظم پاکس آمریکا) به‌مواجهه با تهدیدهای امنیتی منطقه رفته و از این طریق تلاش کرده است تا روابط خود را با کشورهای واقع در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه با روسیه و حتی چین مدیریت کند. این فرضیه براساس نظریه پل پاپایانو و نظریه ثبات هژمونیک تحلیل نظری شده است.

کلیدواژه‌ها: ایالات متحده آمریکا، روسیه، نظم بیسمارکی، موازنه فراساحلی، نظم هژمونیک.

نوع مقاله: پژوهشی.

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، رشت، ایران (نویسنده مسئول)

majidroohi@iaurasht.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران، ایران.

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، ۱۳۹۹، دوره سوم، شماره دوم، ۴۰۹-۴۴۰.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱

ناشر: دانشگاه رازی

© نویسندگان



۱. مقدمه

ره‌یافت‌های موجود به مدیریت مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای در جهان پس از جنگ سرد برخی مواقع مستلزم دخالت ابرقدرت‌هاست و مواقعی دیگر نیز این‌گونه نیست. شیوه‌ای که قدرت‌های بزرگ در هنگام درگیری در نظم منطقه‌ای دارند می‌تواند در طیف متنوعی از رقابت، همکاری، کنسرت و توازن قوا، امنیت دسته‌جمعی، و مدیریت مبتنی بر هژمونی در نوسان باشد. این‌که یک قدرت بزرگ در مدیریت امنیت منطقه‌ای مشارکت یا حضوری فعال یا غیرفعال داشته باشد به ماهیت مجموعه امنیتی منطقه‌ای، سطح و میزان منافع اقتصادی، و هم‌چنین به میزان پیوندهای قومی و ایدئولوژیکی آن قدرت بزرگ در آن منطقه بستگی دارد. در این میان، نقش عوامل سیاسی و ژئوپلیتیکی تعیین‌کننده‌تر از بقیه مؤلفه‌هاست. هژمونی و توازن قوا استراتژی قدرت‌های بزرگ برای نفوذ و افزایش قدرت در نظام بین‌الملل شمرده می‌شود. کشوری که استراتژی سلطه‌طلبی را دنبال می‌کند به دنبال برقراری و حفظ قدرت در سطح منطقه و جهان است تا ارزش‌ها و منافع آن تأمین و تقویت شود. این تلاش‌ها مزایای عمده‌ای هم برای سایر کشورها دارد؛ چراکه از فضای باثباتی که هژمون ایجاد کرده است می‌توانند بهره‌مند شوند و به این سبب از نظم نیز حمایت می‌کنند. در روش دیگر، یک دولت استراتژی مناسبی را در پیش می‌گیرد تا با وجود رقبای قدرت‌مند نظم منطقه‌ای و جهانی را برقرار کند. این کشور ممکن است با کشورهای دیگر رقابت کند یا برخی از مواقع به این کار مبادرت کند، اما انتظار ندارد که آن‌ها در نظم موردنظر خود ادغام شوند. این دو استراتژی، که در قالب «هژمونی» و «توازن قوا» مطرح می‌شود، بیش از هفتاد سال پرسش اساسی پیش‌روی سیاست‌مداران آمریکا بوده است که توانسته‌اند آن را حل کنند. در طول جنگ سرد، همه رؤسای جمهور آمریکا استراتژی توازن قوا علیه شوروی را دنبال کردند، اما در نیم‌کره غربی و آسیای شرقی استراتژی هژمونی را پی‌گیری می‌کردند. بر این اساس، اتحادهایی بادوام ایجاد کردند تا از بازخیزی دشمنان سابق - آلمان در اروپا و ژاپن در آسیا - جلوگیری شود و آن‌ها به شرکایی قانون‌مند تبدیل شوند. با فروپاشی شوروی، ایالات متحده آمریکا همان‌طور که خود را که به‌عنوان عامل ثبات منطقه‌ای در مناطق آسیا، اروپا، و خاورمیانه، معرفی می‌کرد، سعی داشت تا روسیه و چین را نیز در این نظم همراه کند و به‌لحاظ امنیتی آن‌ها را یک‌پارچه سازد. در چهارچوب این نظم، که به‌عنوان «نظم هژمونیک» یا «پاکس آمریکانا» از آن یاد می‌شود، یک دولت مسلط، قواعد، هنجارها، و اصول عملیاتی لازم برای کاربرد ابعاد مختلف نظم را تصویب و

اجرا کرد تا روابط و مناسبات امنیتی منطقه‌ای در مناطق باقی مانده از شوروی را اداره و مدیریت کند. باتوجه به این، پرسش اساسی‌ای که این نوشتار در پی پاسخ به آن است این‌که ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد چگونه از طریق هژمونیک روابط و مناسبات خود را در مناطق پسا شوروی و به‌ویژه در قبال روسیه مدیریت کرده است. در پاسخ می‌توان سه نظم موازنه فراساحلی، سیاست اتحاد بیسمارکی، و استیلاجویی را به‌عنوان سه استراتژی کلان ایالات متحده در قبال روسیه محسوب کرد. در روش موازنه‌گری، همانند بریتانیای قرن نوزدهم، تنها زمان و مواقعی که مناسب دیده و فقط برای حفظ ثبات و تعادل وارد مناقشات در حیات خلوت روسیه شده و بیش‌تر نقش یک «میانجی صادق» را بازی کرده است. در قالب نظم بیسمارکی، امنیت منطقه‌ای را از طریق شبکه‌ای از اتحادها با کشورهای کوچک‌تر و از طریق ابزارهای اقتصادی نهادی، مالی، و سیاسی برقرار کرده است. از منظر استیلاجویانه نیز از قدرت بسیار خود استفاده و سعی کرده است تا آن‌چه به «نظم هژمونیک لیبرال» یاد می‌شود در قبال روسیه برپا کند. علاوه بر این، از منظر نهادی و ساختاری، آمریکا با ایجاد و تشکیل پروژه‌های منطقه‌ای مثل آسیای مرکزی بزرگ، جاده ابریشم، و شبکه توزیع شمالی وارد مناطق پسا شوروی شده و تلاش کرده است تا از این طریق هم مناسبات امنیتی را مدیریت کند و هم از ظهور روسیه و به‌ویژه چین، به‌منزله رقبای احتمالی بالقوه آینده که می‌توانند هژمونی جهانی آمریکا را به‌مخاطره اندازند، جلوگیری کند.

۲. پیشینه پژوهش

درخصوص رویکرد و استراتژی ایالات متحده آمریکا در قبال روسیه پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است. این آثار را می‌توان در بخش‌هایی که فقط جنبه نظری داشته است تا آثاری را که به بررسی روابط میان دو کشور پرداخته‌اند و هم‌چنین گزارش‌هایی را که اندیشکده‌های مهم درخصوص استراتژی کلان آمریکا و چگونگی برخورد با تهدیدها در مناطق و به‌ویژه در قبال روسیه به‌دست داده‌اند دسته‌بندی کرد. در آثار نظری، اکثر آن‌ها بر استراتژی «هژمونی» و «توازن فراساحلی» به‌عنوان استراتژی کلان آمریکا در مقابل روسیه در سی سال اخیر تأکید داشته‌اند. کریستوفر لین، مایکل مستندو، ویلیام ولفورث، استفان جی بروکس، پوزن، استفان والت، جان بی. میرشایمر، و جی. جان آیکنبری از جمله این اندیشمندان‌اند. برای مثال، کریستوفر لین (2002, 2003-2002, 2006, 2018)، شوارتز (Benjamin Schwartz) و لین (2002) استراتژی آمریکا را همانند استراتژی انگلستان در قرن

هجدهم و نوزدهم می‌داند. وی بر این باور است که تجربیات انگلستان برای ایجاد توازن الهام‌بخش سیاست آمریکا در مناطق مختلف جهان و به‌ویژه در سال‌های اخیر در قبال چین و روسیه بوده است. از سوی دیگر، وی بر این باور است ایالات متحده، که پس از جنگ جهانی دوم به‌مثابه یک هژمون عمل کرده و پس از جنگ سرد نیز آن را تداوم بخشیده، از قدرت «سخت» و «نرم» خود برای بازداشتن قدرت‌های بزرگ از تسلط بر مناطق، به‌ویژه در اروپا و آسیای شرقی، استفاده کرده است.

مایکل مستاندو (Mastanduno 2019, 2020) متفکر به‌نام دیگری است که در مقالات خود چین و روسیه را بزرگ‌ترین چالش برای نظم لیبرال آمریکا می‌داند. وی بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا با الگوبرداری از آلمان و ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، برای این‌که روسیه و چین را نیز با نظم لیبرال خود هماهنگ سازد یا آن‌ها را در این نظم ادغام کند، وارد مناطق نفوذ این کشورها شده است. او در مقاله‌ای دیگر «هژمونی» و «توازن» را دو استراتژی بزرگ آمریکا در طول هفتاد سال اخیر می‌داند و می‌نویسد که این کشور این استراتژی را پس از فروپاشی شوروی در قبال روسیه نیز دنبال کرده است. استفان والت و جان میرشایمر، دو متفکر واقع‌گرا، با توجه به این‌که چین و روسیه را بزرگ‌ترین تهدید برای هژمونی آمریکا قلمداد می‌کنند، بر اتخاذ «استراتژی توازن فراساحلی» در مقابل این دو کشور تأکید داشته‌اند. نیکولاس گوآسدف (Gvosdev 2020) نیز، با توجه به نقشی که روسیه برای منافع ملی آمریکا دارد، بیان می‌کند که ایالات متحده، به‌منظور حفظ ثبات و صلح در اروپا و آسیا، به دنبال استراتژی توازن قوا در قبال روسیه بوده است.

در برداشت لیبرالی از هژمونی و آنچه در قالب مکتب «انترناسیونالیست‌های لیبرال» در سیاست خارجی آمریکا بحث می‌شود، جی. جان آیکنبری (G. John Ikenberry) «نظم هژمونیک لیبرال» را اساس استراتژی و سیاست آمریکا در مناطق مختلف جهان و در مقابل رقبا می‌داند. مارتین هیرز (Hirss 2019)، با تحلیل محتوای سخن‌رانی‌های بوش پسر و اوباما و هم‌چنین معاونان آنان، از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۷ از دو استراتژی «هژمونی لیبرال» و استراتژی «توازن قوای فراساحلی»، به‌عنوان استراتژی‌های ایالات متحده در این دوران، در قبال روسیه یاد کرده است. جوزف جوف (۱۳۸۲) بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا، در جایگاه قدرتی سلطه‌گر بعد از جنگ سرد، استراتژی کلان «پره‌ها و توبی چرخ» را در قبال اروپا، خاورمیانه، و روسیه پس از شوروی و اروپای شرقی در پیش گرفته است. چارلز زیگلر (Ziegler 2020) نیز در مقاله خود، با توجه به این‌که روسیه و آمریکا بعد از جنگ سرد و به‌ویژه پس از گسترش ناتو و در سال‌های اخیر بعد از وجود بحران در روابط دو کشور

درگیر معمای امنیت شده‌اند، با توجه به پتانسیل روسیه و چین برای ایجاد موازنه در مقابل آمریکا، بیان می‌کند که ایالات متحده آمریکا با استفاده از الگوی اتحاد و با نزدیکی به کشورهای پیرامون روسیه «سیاست توپی و پره» را شکل داده است.

در تحقیقاتی دیگر که به بررسی روابط ایالات متحده و روسیه پرداخته‌اند، ریچارد سوکولسکی و یوجین رومر (Richard Skolsky and Eugene Rumer)، با توجه به اهمیت روسیه برای منافع ملی آمریکا، استراتژی گسترش ناتو به شرق و سیاست گسترش دموکراسی را دو رکن مهم سیاست آمریکا در قبال روسیه در سی سال اخیر مطرح می‌کنند. شوله و دیگران (۱۳۹۷) در گزارشی برای مؤسسه بروکینگز (Brookings Institute) از تنش‌های ژئوپلیتیکی در آسیا و مسئله روسیه و چین، به‌عنوان چالش‌هایی که نظم جدید به‌رهبری آمریکا را به‌خطر می‌اندازند، یاد می‌کنند. بر این اساس، برای حل و فصل و مقابله با این چالش‌ها بر اتخاذ استراتژی یک‌پارچه همانند «ایجاد موقعیت قدرت بزرگ (of strength Situations)»، دین آپسون، وزیر خارجه ترومن، تأکید و پافشاری می‌کنند. نیکلاج فان کریتور (Van Kreitor 1996) در مقاله خود به‌نحو بسیار جالبی رویکرد آمریکا در قبال روسیه را در قالب نظریه‌های ژئوپلیتیکی مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. وی سیاست آمریکا در قبال روسیه را ادامه همان سیاست مکیندر، اسپایکمن، ماهان، برژینسکی، و دیگر متفکران این حوزه می‌داند.

۳. روش‌شناسی

به‌منظور بررسی خط سیر و رویکرد ایالات متحده در قبال روسیه از طریق روش تحلیل کیفی اشکال داده‌های مختلف تحقیق را پیش بردیم. با تحلیل آثار تئوریک، گزارش‌های اندیشکده‌های مهم و هم‌چنین محتوای اصلی پژوهش‌های کارشناسان مختلف پیرامون استراتژی و رویکرد ایالات متحده داده‌های بسیاری را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و سرانجام به این نتیجه رسیدیم که نمی‌توان به پرسش‌های مربوط به این تحقیق از طریق تحلیل کمی پاسخ داد. بنابراین، سعی کردیم براساس تفسیر استنتاجی کیفی از داده‌های موجود به پرسش تحقیق پاسخ دهیم.

۴. مفهوم‌سازی هژمونی و نظم هژمونیک در روابط بین‌الملل

این‌که هژمونی یک قدرت مادی در نظام بین‌الملل است و نوعی رهبری در این نظام شمرده می‌شود در همه تعاریف از این مفهوم آورده شده است (Schmit 2018:1-2). در

رویکردهای مختلف روابط بین‌الملل، هژمونی به صورت‌های مختلفی بحث شده است (Dirzaukaite and Cristinel 2017). از نظر رئالیست‌ها، هژمونی به موقعیت غالب یک دولت اشاره دارد که در وهله اول دارای یک سهم نسبی از قابلیت‌های مادی است. در این منظر، دولت هژمونی دولتی است که آن قدر قدرت مند است که بر دیگر دولت‌های نظام تسلط دارد و هیچ‌کدام از دولت‌های دیگر نظام بین‌الملل بضاعت نظامی لازم برای برپا کردن یک جنگ جدی با آن را ندارند (Gilpin 1981: 29; Wholforth 1993: 12-14). در نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلپین، یک قدرت سلطه‌گر به اطمینان از این که نظم بین‌الملل با ایجاد نهادها و هنجارهای بین‌المللی به پیش برود تعریف می‌شود. نظریه‌های لیبرال هژمونی را نوعی رهبری در نظام بین‌الملل می‌دانند. آن‌ها بر قدرت مادی هم تأکید دارند، اما برای فهم هژمونی به مکانیسم‌ها و فرایندهایی که هژمونی از طریق آن اعمال می‌شود نیز توجه می‌کنند. از نظر آیکنبری، هژمونی لیبرال حاکمیت و نظم براساس رژیم صورت می‌گیرد که یک کشور پیش‌رو ایجاد کرده است (Schmit 2018: 11-12). در سنت گرامشی، هژمونی ترکیبی از اجبار و رضایت تلقی می‌شود، درحالی که توانایی‌های مادی یکی از ویژگی‌های بارز هژمونی دانسته می‌شود. مهم است که یک بلوک تاریخی بازتولید ایده‌ها را تضمین کند و موجب شود که این هژمونی از سوی کسانی که تحت سلطه هژمونی قرار گرفته‌اند به‌طور گسترده پذیرفته شود (Puchala 2005: 571-584).

رابرت کاکس (Robert Cox)، که از زاویه ماتریالیسم تاریخی به مفهوم هژمونی می‌نگرد، هژمونی را، به‌منزله ساختاری تاریخی، پیکربندی خاصی از نیروها می‌داند (Cox 1981: 135). از نظر وی، ثبات مبتنی بر چیرگی نوعی ثبات است که در آن تناسبی میان ترکیب‌بندی قدرت مادی، تصور جمعی حاکم از نظم جهانی (از جمله هنجارهای معین)، و مجموعه‌ای از نهادهایی دیده می‌شود که ظاهری جهان شمول دارند؛ یعنی صرفاً ابزار آشکار سلطه یک دولت خاص نیستند و نظم را اداره می‌کنند. او با مشاهده و تحلیل دو دوره تاریخی، یعنی دوره صلح بریتانیایی (قرن نوزدهم) و صلح آمریکایی (بعد از جنگ جهانی دوم)، می‌نویسد ساختار در تعامل با سه نیرو، یعنی قابلیت مادی و ایده‌ها و نهادها، شکل می‌گیرد. براساس این، وی هژمونی را به‌معنای تناسب میان قدرت، ایده‌ها، و نهادها تعریف می‌کند (ibid.: 135).

۱.۴ هژمون و شیوه‌های آن برای مدیریت روابط با رقبا

«ال پایانو» (۱۳۸۲)، در یکی از مقالات کتاب *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین* تحت عنوان «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها پس از

جنگ سرد»، معتقد است جایی که یک قدرت بزرگ به‌مثابه یک هژمون رفتار می‌کند، ممکن است یکی از این سه شیوه را برای مدیریت روابط خود با کشورهای کوچک‌تر اتخاذ کند:

الف) شیوه موازنه‌گری: یک قدرت بزرگ امکان دارد شیوه موازنه‌گری را اتخاذ کند. پاپایانو این شیوه را با روش موازنه قوا، یعنی همان نظامی که در آن قدرت‌های بزرگ یک‌دیگر را با استفاده از توانایی‌های داخلی^{۱۷} برای مثال با ابزارهای خود یا از طریق اتحاد متوازن و متعادل می‌کنند، کمی متفاوت می‌بیند. یک قدرت بزرگ در نقش موازنه‌گر به‌مثابه همان شیوه‌ای است که بریتانیا در قرن نوزدهم برای مدیریت روابط خود با دیگر قدرت‌ها یا در مواجهه با کشورهای کوچک‌تر اتخاذ می‌کرد. در این روش، انگلستان صرفاً برای حفظ ثبات و بازگشت تعادل به نظام سعی می‌کرد تا به‌طور متناوب میان طرف‌های مختلف در یک مناقشه منطقه‌ای وارد شود و به حمایت بر یکی از این طرف‌ها متمایل شود. موازنه‌گر، به دلیل نبود پیوندهای واقعی و انضمامی، تنها وقتی که مناسب می‌دید و شاید آنچه که آن را ایفای نقش یک «میانجی — صادق (Honest-Broker)» می‌نامید درگیر مناقشات منطقه‌ای می‌شد (پاپایانو ۱۳۸۱: ۱۸۹).

ب) شیوه اتحاد بیسمارکی: روش «اتحاد بیسمارکی (Bismarckian Alliance)» روشی است که بعد از آن که «اتوفون بیسمارک»، صدراعظم آلمان، آن را به‌کار گرفت در اروپای مرکزی از سال ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ به این عنوان نامیده می‌شود. در این روش، یک قدرت بزرگ تلاش می‌کند امنیت منطقه‌ای را از طریق شبکه‌ای از اتحاد‌های کوچک با قدرت‌های کوچک‌تر در یک منطقه تأمین کند. به‌نظر شرویدر (Paul W. Schroeder)، هژمون این اتحادها را هم‌چون ابزاری برای کنترل و مدیریت مناقشات در منطقه به‌کار می‌گیرد (Schroeder 1976: 230-231). رویکرد بیسمارک عبارت بود از توسل به ایجاد روابط نزدیک با تعداد هرچه بیش‌تری از طرف‌ها تا این که از بروز چالش‌ها علیه نظم موجود جلوگیری شود. او این کار را از طریق ایجاد نظام‌های اتحاد و با استفاده از نفوذ به‌دست‌آمده برای تعدیل ادعاهای رقبا انجام می‌داد (کسینجر ۱۳۷۸: ۲، ۶۱۱-۶۱۲). هدف وی این بود که سیستمی پدید آید که در آن همه قدرت‌ها، به‌جز فرانسه، به آلمان محتاج باشند و تا حد ممکن از ایجاد اتحاد علیه آلمان منع شوند (جوف ۱۳۸۲: ۲۴۸-۳۴۰).

ج) شیوه استیلاجویانه یا تسلط بر کشورهای کوچک‌تر: سرانجام این که براساس استدلال پاپایانو یک هژمون ممکن است قدرت زیاد خود را در تقابل با کشورهای کوچک‌تر در یک منطقه به‌کار گیرد تا از این طریق نظم به‌طرقی که عموماً نظریه «ثبات

مبتنی بر استیلا» خوانده می‌شود برقرار شود. این مکتب فکری اظهار می‌دارد که هژمون‌ها ممکن است تسلط و استثمار کشورهای کوچک‌تر را راهی برای برقراری نظم بشناسند، یا این‌که هژمون هزینه‌ای را که برای تأمین کالاهای عمومی یا خیر مشترک در این مورد- امنیت- وجود دارد بر یک منطقه تحمیل کند (پاپایانو ۱۳۸۲: ۱۸۹). در پایان، بایستی خاطرنشان کرد مهم‌ترین ویژگی نظم هژمونی‌محور این است که در آن یک دولت مسلط از ابعاد مختلف قدرت برای تشکیل و مدیریت نظامی در راستای ترجیحات، ارزش‌ها، و هنجارهای خود استفاده می‌کند. در واقع، این نظم نوعی نظم سلسله‌مراتبی است (استوارت و دیگران ۱۳۹۲: ۵۷). علاوه‌براین، ایستارهای دولت هژمون که در رأس این نظام قرار دارد، بایستی از سوی سایر اعضا پذیرفته شده باشد.

۵. یافته‌های تحقیق

۱.۵ ایالات متحده آمریکا و روسیه پس از جنگ سرد

بعد از فروپاشی شوروی، روابط میان روسیه و آمریکا هرچند اهمیت خود را حفظ کرده است، این روابط در سی سال اخیر دوره‌هایی از همکاری و رقابت را با فرازونشیب‌های فراوان طی کرده است. از سال ۲۰۰۸ و جریان بحران گرجستان، بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، و تشدید بحران سوریه از سال ۲۰۱۵ این روابط وارد فاز جدیدی از تنش شده است. سیاست‌ها و اقدامات غرب و هم‌چنین سیاست‌ها و شخصیت خود پوتین و ادعاهای این کشور مبنی بر پذیرش روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و شریک برابر با غرب و هم‌چنین پذیرش حق نفوذ در مناطق پساشوروی از جمله عوامل مهمی‌اند که در تقابل دو کشور و آغاز مرحله جدیدی از تنش نقش ایفا کرده‌اند. این موضوعات نه‌تنها گفتمان حاکم در ایالات متحده در قبال روسیه را تحت تأثیر قرار داده است، بلکه پرسش‌هایی را نیز درباره اتخاذ استراتژی‌های مناسب در قبال این کشور مطرح ساخته است. رودلف (۲۰۱۶) در این خصوص سه دیدگاه را برجسته می‌سازد. نخست، مهارگریان جدید (Containment neo) هستند که ادعا می‌کنند مسکو اقتدارگرایانه‌تر شده و به سیاست توسعه‌طلبانه خود ادامه خواهد داد. دوم، گروهی هستند که معتقدند روسیه همانند یک قدرت بزرگ در مورد قلمرو نفوذ خود عمل می‌کند. بنابراین، ایالات متحده به‌هم‌راه متحدانش بایستی به اقدامات روسیه پاسخ‌های محکم‌تر و قاطعانه‌تری بدهد. سوم، تعامل‌گرایان هستند که هر دو طرف را در ایجاد تنش‌های اخیر مقصر قلمداد می‌کنند و بر این اساس بر ایجاد همکاری نزدیک‌تر میان

طرفین تأکید می‌کنند. هرکدام از این‌ها روایتی را نشان می‌دهند که براساس آن گذشته، حال، و آینده روابط میان دو کشور تشریح و پیش‌بینی می‌شود (Miskimmon and O'loughlin 2017: 115). علاوه‌براین، دیدگاه چهارمی نیز وجود دارد که بیان می‌کند در سطح جهانی، تقاضای روسیه و چین برای پذیرش قلمرو نفوذ ضد نظم لیبرالی است که آمریکا، بر مبنای هم‌گرایی در اقتصاد جهانی، طراحی کرده است (Ikenberry 2009). چنین روایت‌هایی از روسیه در آمریکا این مسئله را نمایان ساخته است که آیا ایالات متحده بایستی با روسیه زندگی کند، به چالش با آن برخیزد، یا این‌که رویارویی را در پیش گیرد.

مرکز بلفر (Belfer Center for Science and International Affairs) در گزارشی، به‌قلم گراهام آلیسون و دیگران، اعلام می‌کند که روسیه رقیب استراتژیک آمریکا نیست، دشمن آمریکا هم نیست، و قصد آن را نیز ندارد. بر این اساس، برای پیش‌برد منافع ملی آمریکا بر روابط دوجانبه مدیریت شده تأکید دارد. به اعتقاد نویسندگان این گزارش، حتی با وجود رجعت روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ این موضوع خطری عمده برای منافع حیاتی آمریکا به‌وجود نخواهد آورد؛ چراکه حفظ توازن قوا در اروپا و آسیا می‌تواند صلح و ثبات را برای آمریکا به‌ارمغان آورد (Allison et al. 2011). در سویی دیگر، برخی اختلاف میان روسیه و آمریکا آن‌قدر عمیق است که آمریکا نمی‌تواند با روسیه کار کند. با اختلافاتی که میان دو کشور در زمینه ایدئولوژیک بر سر مناطق نفوذ و هنجارها و معیارهای حاکم بر حکمرانی جهانی وجود دارد، این کشور می‌تواند تهدیدی وجودی برای منافع ملی آمریکا محسوب شود. در این زمینه، «مرکز پیشرفت آمریکا (Center for American Progress)» طی گزارشی در میان کشورهای غیرلیبرال، استبدادی، و تجدیدنظرطلب از روسیه به‌عنوان کشوری یاد کرده که آشکارا تهاجمی‌ترین و جسورانه‌ترین روش را در قبال هژمونی آمریکا در پیش گرفته است (Magsamn et al. 2018: 1-29). جوزف هابرم (Joseph Haberman)، پژوهش‌گر مطالعات روسیه در شورای روابط خارجی آمریکا، از روسیه به‌کشوری یاد کرده است که تأثیری اساسی در منافع آمریکا داشته و تهدیدی بالقوه برای ثبات اقتصاد جهانی‌ای است که آمریکا طراحی کرده است. به‌نظر این گروه، روسیه با اقداماتی چون عملیات سایبری مخرب علیه آمریکا، دلارزدایی، استفاده از زور برای نابودی هنجارهای بین‌المللی مانند آزادی دریانوردی و استفاده از منابع طبیعی‌ای چون نفت و گاز به‌منزله یک سلاح به‌منظور اخلال در نظم اقتصادی بین‌الملل برآمده است (Habberman 2020).

در حوزه آکادمیک نیز، اندیشمندانی چون جوزف نای، جان میرشایمر، استفان والت، مایکل مستاندو، ویلیام ولفورث، جی بروکس، و رابرت کیگن قرار دارند که روسیه و چین

را بزرگ‌ترین چالش برای هژمونی آمریکا در سال‌های اخیر معرفی می‌کنند. اعلام شده است که در آغاز هزارهٔ جدید، روسیه و چین دو کشوری هستند که به‌طور فزاینده‌ای مخالفت خود با غرب را با صدای بلند اعلام کرده‌اند و هردو آمادهٔ نادیده‌گرفتن برتری و اولویت‌های آمریکا هستند (Snetkov and Lanteigne 2015: 113-146). یک بحث اساسی در آمریکا و محافل آکادمیک این کشور وجود دارد که قدرت‌های نوظهور چالشی اساسی برای نظم بین‌المللی هستند که به‌رهبری آمریکا و براساس هژمونی این کشور شکل گرفته است (Krepinevich 2017, 2020). بر این اساس، اتخاذ یک استراتژی بزرگ مهار از منظر برخی از این افراد ضروری می‌نماید (Posen 2003: 36-42).

هرچند در آمریکا در مورد این که روسیه و چین بتوانند یک اتحاد رسمی داشته باشند تردیدهای جدی وجود دارد، سیاست‌مداران در واشنگتن از نزدیکی میان مسکو و پکن به‌شدت عصبانی هستند. آن‌ها معتقدند با وخیم‌شدن روابط آمریکا و روسیه و همچنین اوضاع بحرانی در روابط میان آمریکا و چین، روابط دفاعی چین و روسیه به‌ترتیب علیه هژمونی نظامی آمریکا در اروپای شرقی و اقیانوس آرام غربی قرار خواهد گرفت. همکاری نظامی روسیه و چین شامل فروش اسلحه، تمرین‌های نظامی مشترک، و هماهنگی ضد تروریسم از طریق سازمان همکاری شانگهای می‌تواند به گسترش توانایی‌های تهاجمی و دفاعی روسیه در مناطق غربی و جنوبی منجر شود. روسیه و چین از پتانسیل سیستم‌های موشکی ضد بالستیک برخوردارند. آن‌ها می‌توانند در مقابل استقرار سیستم‌های موشکی ضد بالستیک در اروپای شرقی و آسیای شرقی مشکل ایجاد کنند و بازدارندگی استراتژیک را از بین ببرند. از آن‌جا که ایالات متحده نمی‌تواند روسیه و چین را به شرکای کوچک در نظم لیبرال قبول کند و آن‌ها را تابع خود کند، بایستی دوباره به سیاست مهار برگردد و تلاش کند تا از طریق استراتژی هند و اقیانوسیه دولت ترامپ کشورها را وادار کند تا در یک نظم دوقطبی جدید وارد شوند (Ziegler 2020). باتوجه‌به این موارد است که می‌توان دریافت که چرا در گزارش دفاع ملی سال ۲۰۱۸ رقابت استراتژیک طولانی‌مدت با روسیه و چین به اولویت اصلی وزارت دفاع آمریکا انتخاب شده است. سند استراتژی امنیت ملی دولت ترامپ نیز با این ادعا که بازگشت به سیاست رقابت قدرت‌های بزرگ^{۱۲} بزرگ‌ترین چالش امنیتی آمریکاست، روسیه را به‌هم‌راه چین و کرهٔ شمالی^{۱۳} و تروریسم را تهدیدهای اصلی برای قدرت و منافع آمریکا در سراسر جهان ذکر کرده است. در این سند آورده شده که چین و روسیه مصمم‌اند تا امنیت و رفاه آمریکا را به‌خطر اندازند (https://www.whitehouse.gov/2017).

۶. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۱.۶ ایالات متحده و شیوه موازنه‌گری فراساحلی

انگلستان زمانی که در قرن هفدهم قدرت بزرگ دریایی شناخته شد، این امکان را فراهم ساخت تا حقایق تعادل قدرت را به اصل کلیدی نظم خود تبدیل کند. در دست گرفتن اختیار آب‌ها و جزیره‌های بودن^{۱۲} بریتانیا را قادر می‌ساخت تا زمان و ابعاد حضور و مداخله خود را در جهت داوری در مورد تعادل قدرت و تضمین وجود آن در اروپا تعیین کند. رویکرد موازنه‌ای انگلیس به گونه‌ای بود که پیش از دخالت باید صبر پیشه می‌شد تا این که توازن قوا مورد تهدید مستقیم قرار گیرد و سپس تقریباً باید همیشه از طرفی حمایت می‌شد که ضعیف‌تر است. یکی از اصول کلی در موازنه پالمستونی این بود که تغییراتی که کشورهای خارجی تصمیم دارند در قانون اساسی و شکل دولت خود ایجاد کنند تغییراتی هستند که به انگلیس ربطی ندارند تا با زور اسلحه در آن‌ها دخالت کند، اما همین که یک کشور برای تسخیر سرزمینی که به کشور دیگری تعلق دارد تلاش کند و آن را به خود ضمیمه کند — از آن‌جا که چنین تلاشی موازنه قوای موجود را مختل می‌کند و تغییر قدرت نسبی کشورها می‌تواند خطری برای قدرت‌های دیگر به وجود آورد — دولت بریتانیا در مقابله با چنین فعالیت‌هایی بایستی خود را کاملاً آزاد بداند (کسینجر ۱۳۷۸: ۱، ۱۷۰).

انگلستان از زمان جنگ جهانی اول نقش تعدیل‌کننده قدرت را ایفا کرده است. این کشور در جنگ‌های اروپایی شرکت می‌جست، اما هربار متحدان خود را تغییر می‌داد، نه در راستای اهداف خاص و کاملاً ملی، بلکه با توجه به این که مسئله منافع ملی در حفظ تعادل قدرت نهفته است. هنری کسینجر (۱۳۹۶: ۲۳)، کریستوفر لین (۲۰۰۶)، و برخی نظریه پردازان واقع‌گرا از جمله جان میرشایمر و استفان والت (۲۰۱۶) معتقدند که بسیاری از این اصول در خصوص نقش آمریکا در جهان پس از استقلال و در مقطع کنونی هم صادق است. والت با بررسی استراتژی مهار آمریکا در طول جنگ سرد آن را برخاسته از اصول تعادل دریایی قدرت می‌داند. هسته اصلی این استراتژی از نظر وی حفظ هژمونی آمریکا در نیم‌کره غربی بوده است. ایالات متحده از طریق کشورهایی که با کمک اتحادیه‌های نظامی و دفاعی به خود متصل کرده است سعی می‌کند از سلطه هر قدرت بزرگ دیگری بر مناطقی که به لحاظ استراتژیک مهم‌اند جلوگیری کند. شرط تعادل دریایی این است که ایالات متحده نیروهای نظامی خود را در آن منطقه نگه دارد تا اطمینان حاصل کند که هیچ قدرت دیگری قادر به تسلط و کنترل آن مناطق نباشد. این همان سیاستی بود که انگلستان

در قرن هیجدهم و نوزدهم دنبال می‌کرد و سیاست‌مداران و بنیان‌گذاران آمریکا نیز بر آن تأکید داشته‌اند. به اعتقاد وی هم‌چنین، جلوگیری از ظهور هژمون در این مناطق این مزیت اضافی را به همراه دارد که به آمریکا اطمینان می‌دهد که قدرت‌های بزرگ اوراسیا بیش‌تر از ایالات متحده نگران یک دیگر باشند. در نتیجه، برخی از این کشورها معمولاً مشتاق حمایت آمریکا خواهند بود و بنابراین تمایل بیش‌تری به انجام گرفتن پیش‌نهادهای واشنگتن نشان خواهند داد (Walt 2020). ناتان سیرز (Nathan A. Sears) نیز در این زمینه می‌گوید:

استراتژی توازن قوایی که روسیه و چین دنبال خواهند کرد نه تنها به تعداد قطب‌ها منجر نخواهد شد، بلکه دنیای تک‌قطبی را نیز تشویق می‌کند؛ زیرا استراتژی‌های توازن قوای چین و روسیه، که بر تجدیدنظرگرایی منطقه‌ای متمرکز شده‌اند، واکنش‌های زیادی را در شرق آسیا و اروپا برای مهار آن ممکن است ایجاد کنند. همسایگان روسیه و چین، که از واکنش این دو کشور نگران شده‌اند، به دنبال اتحاد با آمریکا می‌روند و این امر تقویت سیستم‌های اتحاد ایالات متحده در شرق اروپا و آسیا را به همراه خواهد داشت (Sears 2016:1-5).

جان میرشایمر، در مقام یک رئالیسم تهاجمی، نیز این موضوع را به این صورت تبیین می‌کند:

دولت‌هایی که هژمون منطقه خود می‌شوند سعی می‌کنند جلوی رشد قدرت‌های بزرگ در مناطق دیگر را بگیرند و از تکرار موفقیت خود در مناطق دیگر جلوگیری کنند. به عبارت دیگر، هژمون‌های منطقه‌ای تمایلی به داشتن رقبای هم‌سنگ ندارند. به همین دلیل، ایالات متحده نقش کلیدی در بازداشتن امپراتوری ژاپن، آلمان و یلهمی، آلمان نازی، و اتحاد شوروی برای دست‌یافتن به تفوق منطقه‌ای داشته است. حال اگر یک قدرت بالقوه در منطقه‌ای پدیدار شود که داعیه هژمونی منطقه‌ای داشته باشد [به‌عنوان مثال روسیه]، دیگر قدرت‌های بزرگ، اگر بتوانند بدون کمک هژمون‌های مناطق دیگر (آمریکا)، با او مقابله کنند، به این ترتیب لازم نیست که هژمون مناطق دیگر (آمریکا) خود را به‌خطر بیندازد و مداخله کند. اما اگر قدرت‌های بزرگ محلی قادر به انجام این کار نباشند، هژمون‌های مناطق دیگر اقدامات لازم جهت مقابله با دولت تهدیدکننده و دولتی که می‌خواهد نظم را برهم زند انجام خواهند داد. در پی این هدف، ایالات متحده در قرن بیستم مسئولیت چهار منطقه جداگانه را برعهده گرفته است و به همین دلیل عموماً به‌عنوان یک «موازنه بخش کرانه‌ای» شناخته می‌شود (مرشایمر ۱۳۸۸: ۴۸).

آمریکا فقط زمانی به مناطقی مثل اروپا و شمال شرق آسیا نیرو اعزام کرده که یک هژمون بالقوه در این مناطق وجود داشته است و قدرت‌های بزرگ این مناطق نتوانسته‌اند

به‌تنهایی از عهده مهارش برآیند. در واقع، آمریکا به‌طور سنتی، زمانی که با یک رقیب بالقوه هم‌سطح خود مواجه بوده، استراتژی «انداختن مسئولیت بر گردن دیگری» (Buck Passing) را دنبال کرده است (همان: ۶۰۹).

براساس این، گفته می‌شود که نظریه توازن دریایی قدرت یا همان موازنه فراساحلی یک رویکرد استراتژیک جای‌گزین برای سیاست خارجی آمریکا در نفوذ در مناطق مختلف تلقی می‌شود (Mearsheimer and Walt 2016: 70-83). در قالب این راه‌برد، آمریکا منافع و نفوذ خود را بر یک منطقه حفظ می‌کند، بدون این‌که از نظر سیاسی و نظامی عمیقاً درگیر شود. ایالات متحده بعید است که اختلاف قدرت میان خود و چین را متوقف کند. خصوصیات قدرت نرم و سخت آمریکا در اوایل قرن بیستم هم پابرجاست. با وجود این، آمریکا با کاهش قدرت نسبی خود مواجه است (Lemahiew and Lengo 2020) و در اروپا با احیای نسبی روسیه مواجه است. روسیه جعبه‌ابزار متعددی را در اختیار دارد که از آن‌ها می‌تواند برای به‌چالش کشیدن برتری آمریکا استفاده کند؛ تکنیک‌ها و تاکتیک‌های به‌اصطلاح جنگ ترکیبی، قابلیت قدرت تیز، قابلیت‌های محدود اما واقعی قدرت نظامی، و کنترل بر منابع انرژی را دارد. این چالشی استراتژیک برای آمریکاست که چگونه موقعیت خود را حفظ کند، زیرا تعدادی از چالش‌های بالقوه در صحنه‌های جداگانه اروپا، خاورمیانه، هند، و اقیانوس آرام وجود دارد که آمریکا نمی‌تواند به‌طور هم‌زمان نتایج ترجیحی هر منطقه را تحمیل کند. این موضوع ضرورت استراتژیک توازن قوا را مطرح ساخته است. این رویکرد می‌تواند منافع ملی آمریکا را برآورده سازد و همان سیاستی است که جرج کنان نیز مطرح کرده بود. با این اقدام، هسته اروپای غربی و مرکزی و کشورهای آسیای شرقی به آمریکا متصل می‌ماند. در این زمینه، تاحدی برخی ترجیحات روسیه و چین در اروپای شرقی و آسیای شرقی به رسمیت شناخته می‌شود و معامله‌ای است تا اطمینان حاصل شود که مسکو و پکن انگیزه کم‌تری برای ارائه پیش‌نهاد رسمی و کامل برای محدود کردن گسترش نفوذ ایالات متحده خواهند داشت. در چهارچوب این استراتژی، چین و روسیه فعلی با پیکربندی کنونی قدرت تهدیدی برای منافع آمریکا به‌شمار می‌آیند؛ لیکن اقدام مستقیم مناسب نیست. توازن قدرت می‌تواند هزینه‌های درگیری مستقیم با آمریکا را برای روسیه و چین بیش از حد بالا ببرد. اما درعین حال، برای جلوگیری از تحکیم حوزه‌های نفوذ تعریف و طراحی شده است. هدف نهایی صرفاً جلوگیری از روسیه در جایگاه قدرتی بزرگ نیست، بلکه تشویق به ادغام و جذب روسیه در سیستم بین‌المللی به‌رهبری آمریکاست (Gvosdev 2020: 1-25).

اگر آمریکا از ایجاد موازنه در برابر روسیه دست بردارد و به پوتین اجازه دهد که بدون محدودیت و آزاد از هر قیدوبندی به فعالیت خود ادامه دهد، مسکو می‌تواند نظم بین‌الملل کنونی را واژگون کند و آن را به نظمی تبدیل کند که در آن آمریکا نقشی بسیار محدودتر و روسیه نقشی بسیار پررنگ‌تر در اروپا و خاورمیانه ایفا کند. حمله به اوکراین و مداخله در سوریه نشانه‌هایی دال بر نحوه تحقق این مسئله به‌دست می‌دهد. روسیه می‌تواند در کشورهای تحت چتر امنیتی ایالات متحده قرار ندارند دست به مداخله زند و در صورت واکنش غرب دامنه تهدیداتش را بیش‌تر کند. در نتیجه، به‌طور چشم‌گیری نفوذ ژئوپلیتیکی خود را افزایش دهد و پی‌آمدهای جدی برای کل منطقه به‌ارمغان بیاورد (شوله و دیگران ۱۳۹۷: ۳۰). بحران سوریه و اوکراین و هم‌چنین گرجستان در سال ۲۰۰۸ نشان داد که ایالات متحده آمریکا، بدون نیاز به استقرار قدرت نظامی خود، در این بحران‌ها فقط به‌منزله تأمین‌کننده امنیت و پشتیبان عمل کرده است. گفته می‌شود که استراتژی دولت ترامپ نیز همین بوده است. آمریکا به‌دنبال کاستن از هزینه‌های خود در این مناطق سعی داشت تا نقش موازنه‌دهنده فراساحلی را بازی کند (Biafra 2018:1-4).

۲.۶ نظام اتحاد بیسمارکی

سیاست مهار یعنی همان سیاستی که بیسمارک بر فرانسه اعمال کرد، بعداً انگلستان، سپس ایالات متحده در مشارکت با انگلستان، و بعد با اروپا این سیاست را به کل اوراسیا گسترش داد. بخش‌های مهمی از این سیاست جلوگیری از دست‌رسی روسیه به سواحل دریای مدیترانه یا خلیج فارس بود که تجارت انگلستان و درنهایت برتری دریای این کشور را تهدید نکند. در نظام تک‌چندقطبی پس از جنگ سرد اصولاً بازی در سطح جهانی و اساساً موازنه بیش‌تر حالت بیسمارکی دارد تا موازنه به‌سبک پالمرستونی. اقتضائات ساختاری و فرایندی باعث می‌شود آمریکا در جایگاه قدرت برتر در سیستم بین‌المللی، که از لحاظ جغرافیایی شبیه بریتانیاست، به‌لحاظ نحوه برقراری توازن قوا به سبک بیسمارکی عمل کند. هرچند ابزارهایی که بیسمارک برای موازنه در اختیار داشت تنها جنبه اتحاد و ائتلاف داشت، اما امروزه ابزارها به‌صورت بارزی متنوع‌تر شده است. تشبیهی که برای اقدام آمریکا به‌سبک بیسمارک می‌توان به‌کار برد همانند «پره‌های چرخ و توپی چرخ» است. توپی واشنگتن است و پره‌ها دیگر قدرت‌های بزرگ اروپای غربی، ناتو، ژاپن، و روسیه. توپی دارای گزینه‌های بیش‌تری در مقایسه با پره‌هاست (آیکنبری ۱۳۸۲: ۲۴). تاهنگامی که کلیه

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی ... (مجید روحی دهبه و عباس امیری) ۴۲۳

بازیگران، مانند پره‌های چرخ کالسکه، به تویی مرکز چرخ، یعنی آمریکا، منتهی شوند آمریکا تمامی بازیگران را به‌نحوی مدیریت و کنترل خواهد کرد. این عامل موجب خواهد شد که آمریکا برنده و پیش‌برنده دیپلماسی در نظام تک‌چندقطبی باشد نه مقهور آن (دهشیری و گلستان ۱۳۹۵: ۱۱۳). بر این اساس، جوزف جوف (Josef Joffe) می‌نویسد:

ایالات متحده آمریکا، سهواً یا عمداً، استراتژی کلانی را اتخاذ کرده که کمی شبیه بریتانیا و بسیار شبیه آلمان زمان بیسمارک است. آمریکا کشورهای اروپایی را آسوده‌خاطر ساخته است. به کوتاه‌کردن سایه قدرت آلمان از سراسر اروپا کمک کرده است. یک چتر امنیتی ایجاد کرده است که به‌نحوی همه به‌هم وابسته باشند. بنابراین، نمی‌تواند خود را از این مناطق کنار کشد؛ چراکه کناره‌گیری آمریکا، به‌قول فیشر، خلأ امنیتی ایجاد می‌کند که اروپا نمی‌تواند این نقش را پر کند؛ نه مایل است و نه توان آن را دارد. از منظر وی، اروپای غربی از سال ۱۹۴۵ به تویی واشنگتن متصل شده است. بریتانیا، آلمان، ایتالیا، و حتی فرانسه به آمریکا به‌عنوان آخرین پناهگاه امنیتی خود نیازمندند تا به‌کمک آمریکا در مقابل روسیه در حال احیا و نیز علیه یک‌دیگر محافظت شوند (جوف ۱۳۸۲: ۲۴۵-۲۵۰).

آمریکا، برخلاف رایش سوم (بیسمارک) که از قدرت سخت خود برای تویی پره بهره می‌برد، از قدرت سخت، نرم، و هوشمند خود و از تمامی ابزارهای دیپلماتیک برای پیش‌برد سیاست خود استفاده کرده است. اتحاد و ائتلاف با قدرت‌های بزرگ، ابزارهای تحریمی، روش‌های تهاجمی و استیلاجویانه ابزارهایی هستند که ایالات متحده آمریکا برای ایجاد و حفظ استراتژی بیسمارکی و بازی تویی چرخ در اختیار دارد. هرکدام از این ابزارها پره‌ای از چرخ را به‌خود اختصاص داده‌اند (دهشیری و گلستان ۱۳۹۵: ۱۱۳). در واقع، ایالات متحده آمریکا از تمامی این ابزارها و امکانات برای مدیریت و سازمان‌دهی بحران‌های بین‌المللی و مدیریت منازعات و روابط خود با کشورهای واقع در اوراسیای مرکزی و روسیه بهره می‌گیرد.

۱.۲.۶ ابزار اقتصادی و انرژی

آمریکا، که از سال ۲۰۰۶ به اهمیت ژئواستراتژیک و انرژی آسیای مرکزی و قفقاز پی برده است، بعد از مناقشه انرژی میان روسیه و اوکراین در سال ۲۰۰۶، به‌همراه اروپا، نگاه دقیق‌تری به نقش انرژی پیرامون دریای خزر یعنی قفقاز جنوبی و آسیای مرکزی انداخته است. در این میان، ایالات متحده آمریکا سعی کرده است از طریق خطوط لوله به جنگ با

روسیه برود. ایجاد خطوط لوله باکو-تفلیس-جیهان، خط لوله گازی باکو-تفلیس-ارزروم، خط لوله باکو-نوروسیسک، خط لوله نفت باکو-سوپسا، و کنسرسیوم خزر که به‌عنوان مهم‌ترین خطوط انتقال انرژی از دریای خزر به سمت غرب هستند (آجیلی و بهادرخانی ۱۳۹۳: ۱۶۱)، در راستای سیاست هژمونیک آمریکا در منطقه طراحی شده‌اند. به‌اعتقاد بسیاری از ناظران و تحلیل‌گران، هدف اصلی آمریکا از به‌دست‌گرفتن کنترل انرژی منطقه بازداشتن قدرت‌های منطقه‌ای، یعنی چین و روسیه و ایران، به‌خصوص روسیه و ایران، از تبدیل شدن به بازیگرانی مؤثر در منطقه است و جلوگیری از به‌دست‌گرفتن انرژی نفت و گاز این منطقه توسط این دو کشور به‌طور خاص (همان: ۱۳۷-۱۳۹).

آمریکا، که در صدد حذف روسیه از مسیرهای انتقال انرژی است، در این راستا این طرح‌ها را به‌رغم غیراقتصادی بودن با هزینه‌های سنگین به‌اجرا درآورده است. واشنگتن آشکارا ترکیه را جای‌گزین روسیه و ایران در طرح‌های انتقال نفت و گاز از منطقه کرده است و عملاً دست چین را برای حضور در طرح‌های انرژی منطقه باز گذاشته است تا از این طریق مانع از تسلط و انحصار کامل روسیه بر منابع انرژی منطقه آسیای مرکزی و دریای خزر شود. هم‌چنین در راستای این سیاست‌ها، ایالات متحده آمریکا با کشاندن ناتو به منطقه سعی کرده است تا امنیت انرژی را تضمین کند. از سال ۲۰۰۰، ایالات متحده تلاش‌های زیادی انجام داده است تا از طریق گفت‌وگوها و مباحثی چون امنیت انرژی و حفاظت از زیرساخت‌های انرژی قفقاز جنوبی، در راستای تضمین امنیت انرژی، پای ناتو را نیز به مناقشات منطقه‌ای بکشاند. در راستای در نظر گرفتن منطقه قفقاز جنوبی، به‌عنوان بخشی از یک راه‌برد بزرگ‌تر برای ایجاد امنیت باثبات از حوزه بالکان تا آسیای مرکزی، در کنار دموکراسی و ثبات سیاسی، انرژی نیز یکی از سه اولویت مهم این کشور در منطقه تعیین شد. در زمینه امنیت انرژی، آمریکا تا سال ۱۹۹۸ راه‌برد ایجاد چند خط لوله را به‌کار گرفت. می‌توان گفت که هدف همه آن‌ها شکستن انحصار روسیه بر مسیرهای انتقال انرژی و کنترل ایران در منطقه بوده است (دوهاس ۱۳۹۶: ۱۸۶).

۲.۲.۶ ابزار نظامی

ابزار نظامی یکی از ابزارهای مهم هژمونیک آمریکا در قبال روسیه در مناطق پشاوروی تلقی می‌شود. از پایان جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا به اقداماتی در حوزه خارج نزدیک روسیه دست زده است که از نظر مسکو تهاجمی تلقی می‌شود؛ سیاست گسترش ناتو؛ حمایت از جریان‌های انقلاب رنگی در اوکراین، گرجستان، و قرقیزستان؛ استقرار

سامانه‌های دفاع موشکی زمینی در آلاسکا، کالیفرنیا، و اروپای شرقی؛ خروج یک‌جانبه از پیمان ABM؛ انعقاد پیمان‌های دفاعی با کشورهای منطقه پیرامونی روسیه به‌ویژه با آذربایجان و گرجستان در قفقاز جنوبی؛ استقرار نیروهای واکنش سریع، محول‌کردن مسئولیت تأمین امنیت آسیای مرکزی و قفقاز به فرمان‌دهی اروپایی خود؛ هم‌چنین اعلام حوزه خزر به‌عنوان «منافع استراتژیک» (Strategic Interest)؛ دراختیارگرفتن پایگاه هوایی ماناس در قرقیزستان و پایگاه هوایی «کارشی خان‌آباد» در ازبکستان؛ حمایت آشکار از گرجستان در جریان بحران اوت ۲۰۰۸؛ انعقاد پیمان استراتژیک با تفریس؛ استقرار موشک‌ها در بلغارستان و رومانی در سال ۲۰۰۵؛ استقرار سپر ضد موشکی در جمهوری چک و لهستان؛ و درنهایت مداخله در بحران ۲۰۱۴ اوکراین تنها بخشی از کوشش‌های مهم این کشور در راستای هژمونی از طریق نظامی — استراتژیک به‌منظور مهار روسیه در فضای ژئوپلیتیکی‌اش محسوب می‌شود.

یکی از ویژگی‌های ثابت سیاست خارجی آمریکا در قبال روسیه در سی سال گذشته، که نمونه بارز تلاش‌های هژمونیک آمریکا برای مهار روسیه تلقی شده است، برتری و اولویت ناتو به‌منزله سنگ‌بنای معماری امنیتی اروپا پس از جنگ سرد و گسترش آن به برخی از کشورهای شوروی سابق است. از زمان پایان جنگ سرد، تعهد آمریکا به یک اروپای آزاد، دموکراتیک، و صلح‌آمیز ناتو را به ابزار مهم تحولات در اوراسیا درآورده است. مداخله نظامی ناتو در یوگسلاوی سابق در ۱۹۹۵ در جریان بحران بوسنی و هرزگوین و هم‌چنین در کوزوو در سال ۱۹۹۹ مفهوم استراتژیک ناتو در ۱۹۹۹ که طی آن به کشورهای متحد اختیار تام می‌داد تا هر زمان که نیاز داشتند از نیروی نظامی خود استفاده کنند، سیاست گسترش ناتو در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴، محافظت هوایی ناتو از دولت‌های بالتیک، مباحثی درخصوص احتمال عضویت اوکراین و گرجستان در این سازمان، همه این‌ها را می‌توان بخش‌های مهمی از سیاست نظامی و استراتژیک ایالات متحده با استفاده از ابزار نظامی برای مهار روسیه و حضور در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز برشمرد. از نظر مقامات و سیاست‌گذاران آمریکایی، ناتو در واقع تنها مدیر امنیتی قانونی و پایدار برای اروپا و اوراسیاست. بنابراین، عضویت کشورهای عضو اتحاد جماهیر شوروی سابق در ناتو هم انتقال از کمونیسم به دموکراسی را در پی خواهد داشت و هم این‌که می‌تواند این کشورها را به‌منزله آینده متحدی برای ارزش‌های مشترک دموکراتیک درآورد. این موضوع مخالفت مقامات کرملین را به‌هم‌راه داشته است. آن‌ها این اقدامات را نشانه تداوم «ذهنیت جنگ سردی» آمریکا و به‌مثابه تهدیدی علیه امنیت ملی و در راستای محصورکردن خود تفسیر می‌کردند (Gotz and Merlen 2019: 138).

در اکتبر سال ۲۰۱۸، ناتو بزرگ‌ترین تمرین نظامی خود از زمان پایان جنگ سرد را انجام داد که با حدود پنجاه‌هزار نیرو از ۳۱ کشور و از جمله دو کشور فنلاند و سوئد به‌عنوان غیرعضو صورت گرفت. سرگئی شویگو (Sergei Shoigu)، وزیر دفاع روسیه، این تمرین را شبیه‌سازی برای اقدام تهاجمی علیه روسیه دانست. به‌رغم لفاظی‌ها، آمریکا در سیاست‌های جهانی تاحد زیادی از طریق سیستم تویی در اقیانوس هند و اقیانوس آرام و از طریق گسترش ناتو هم‌چنان بر اروپا مسلط است. اتحادها وسیله‌ای هستند که یک دولت می‌تواند از طریق آن قدرت خود را افزایش دهد. آمریکا، با تلاش برای پیوستن کشورهای اروپای شرقی به ناتو، یک «تویی و پره» را شکل داده است (Ziegler 2020). در واقع، ایالات متحده آمریکا با حفظ برتری نظامی ناتو که (روسیه آن را به‌منزله تهدیدی برای امنیت خود می‌داند) در راستای کنترل سیاسی فضاها همسایه روسیه و ایجاد یک منطقه حائل برای محافظت در برابر تهاجم و بی‌ثباتی‌های خارجی برآمده است. بر این اساس، درحالی‌که واشنگتن از قدرت نرم خود برای ایجاد رویکرد تعامل‌گزینشی برای تقویت مشارکت اروپا و مقابله با نفوذ روسیه استفاده می‌کند، به متحدان اروپایی خود نیز اجازه می‌دهد تا نیروهای امنیتی و وضعیت امنیت جمعی خود را تقویت کنند. بدین منظور، به روسیه نشان داده می‌شود که اروپا توانایی مقابله با جنگ‌طلبی روسیه را دارد (Richards 2017). ایالات متحده، با کمک امنیتی به متحدان ناتو، توسعه اقدامات بازدارنده در دریای سیاه و پرواز هواپیماهای بدون سرنشین، هم به‌عنوان متعادل‌کننده دریایی روسیه در اروپا عمل می‌کند و هم با اتخاذ سیاست بیسمارکی به مقابله با روسیه برآمده است. در صورتی‌که این تصور ایجاد شود که روسیه به‌دنبال دشمنی با متحدان اروپایی آمریکا است، ایالات متحده نیروهای خود را برای جلوگیری از تجاوزات بیش‌تر روسیه مستقر خواهد کرد.

۳.۲.۶ ابزار تحریم و مالی

تحریم یکی از ابزارهای مهم برای تغییر رفتار کشور هدف در راستای تطبیق با اهداف بازیگر هژمون شمرده می‌شود. در نگاه سیاست‌مداران آمریکایی، تحریم یک ابزار ترجیحی است که از بروز درگیری مستقیم جلوگیری می‌کند و در عین حال با شکل‌دهی به تحولات زمینه‌ساز پیش‌برد امور، طبق خواست و نظر واشنگتن می‌شود. طبق اظهارات معاون وزیر خارجه روسیه از سال ۲۰۱۱ به این سو آمریکا ۵۴ بسته تحریمی علیه روسیه اعمال کرده است که از مواد غذایی گرفته تا تجهیزات نظامی شرکت‌های فعال در بخش انرژی، مؤسسات مالی، و چهره‌های سیاسی و اقتصادی را شامل می‌شود. آمریکا از سال ۲۰۱۲

اعمال تحریم‌ها علیه روسیه را در چهارچوب «قانون ماگنیتسکی» آغاز کرده است. در سال ۲۰۱۴ نیز با الحاق کریمه به روسیه و نقض حاکمیت اوکراین تحریم‌های گسترده‌ای از سوی آمریکا علیه روسیه اعمال شده است. این تحریم‌ها در قالب اصل حفظ جایگاه هژمون در مقابل بازتولید اتحاد شوروی در قالب اتحادیه اوراسیاگرایی صورت می‌گیرد (عسگریان و وکیلی ۱۳۹۳: ۱۲۱).

پس از موضوع اوکراین، مجلس نمایندگان و سنای آمریکا، به‌اتفاق آرا در ۱۴ آوریل ۲۰۱۴، قانونی را تصویب کردند که از دولت اوکراین در مقابل روسیه حمایت می‌کند. قانون جدید که به قانون حمایت از حاکمیت و یک‌پارچگی، دموکراسی، و ثبات اقتصادی اوکراین در سال ۲۰۱۴ شهرت یافته است این اختیار را به وزارت امور خارجه می‌داد تا از دادن ویزا به مقامات رسمی امتناع ورزد. در این زمینه، اقدامات دیگری نیز علیه روسیه صورت گرفت که از آن جمله می‌توان به کنارگذاشتن از گروه ۸ و سازمان تجارت جهانی، ممنوعیت کمک به تجارت کوچک و متوسط آمریکا در روسیه از سوی نهادهای فدرال، قطع کامل همکاری میان ناسا و آژانس فضایی فدرال روسیه اشاره کرد (همان: ۱۲۷).

علی‌رغم سیگنال‌هایی که در دوره ترامپ برای بهبود روابط با کرملین صورت گرفت، تحریم‌های زیادی نیز این دولت علیه روسیه صورت داده است. این تحریم‌ها نیز در ادامه هژمونی آمریکا در قبال روسیه تلقی می‌شود (Weiss and Nephew 2016). تصویب لایحه تحریم جامع روسیه، ایران، و کره شمالی در کنگره آمریکا در اواخر ژوئیه ۲۰۱۷ تحت‌عنوان «مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها» (Countering Americas Adversaries Through Sanctions Act / CASTA)، موسوم به «کاتسا»، از جمله آن است. وزارت خارجه آمریکا مدعی است که «کاتسا» روسیه را به دلیل تهاجم به اوکراین، الحاق کریمه، نفوذ و حملات سایبری، دخالت در انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا، و سایر اقدامات مخرب هدف قرار می‌دهد. در این قانون، محدودیت‌هایی در رابطه با همکاری نیروهای مسلح، سرویس‌های اطلاعاتی، و مجتمع‌های نظامی صنعتی روسیه و ایالات متحده، و همچنین پذیرش اقتصاد روسیه به‌ویژه شرکت‌های انرژی از اعتبارات و وام‌های غرب در نظر گرفته شده است. طبق این قانون، ۲۳ فرد و نهاد مرتبط با ارتش و تشکیلات اطلاعاتی روسیه، همچنین ۳۹ شرکت نظامی و امنیتی روس در فهرست سیاه تحریم قرار گرفتند. پس‌از آن، اخراج شخصت دیپلمات روسی از آمریکا و متعاقباً تحت فشار آمریکا پیروی چهارده کشور از جمله کشورهای اتحادیه اروپا، کانادا، نروژ، آلبانی، مقدونیه، و اوکراین از آن؛ قرارداد هفده مقام روس، هفت بازگان و چهارده شرکت در فهرست سیاه تحریم در ۱۶ آوریل ۲۰۱۸؛ و پیش‌نویس

«قانون دفاع از امنیت آمریکا در مقابل تجاوز کرملین ۲۰۱۸»، از جانب سنای آمریکا (Lohmann and Wetphal 2019: 3)، را می‌توان از جمله اقدامات دیگر هژمونیک آمریکا برای مقابله با روسیه و تحت فشار قرارداد این کشور ارزیابی کرد. ایالات متحده آمریکا با استفاده از این ابزارها نه تنها فرایندهای اجتماعی و سیاسی را در آسیای مرکزی هماهنگ می‌کند، بلکه با استفاده از کودتاهای مخملی یا انقلاب‌های رنگی سعی در نفوذ در منطقه و بیرون‌راندن رژیم‌های سیاسی مخالف آمریکا دارد.

۳.۶ نظم استیلاجویانه یا تسلط بر کشورهای منطقه و روسیه

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا نظامی بین‌المللی را پی‌ریزی کرد که ترکیبی از سه عنصر کلیدی حفاظت از حقوق و آزادی‌های فردی در لوای حکومت‌های دموکراتیک، نظم اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و نظام تجارت بین‌المللی آزاد، و یک نظم امنیتی که از متحدان دموکراتیک محافظت می‌کرد جلوی تعرضات را می‌گرفت و مانع از منازعه قدرت‌های بزرگ می‌شد (شوله ۱۳۹۷: ۱۳). این نظم را که جی. جان آیکنبری از آن با عنوان «نظم هژمونیک لیبرال» یاد می‌کند و رابرت گیلپین در قالب نظم «پاکس آمریکانا» از آن یاد می‌کند پایه و اساس استراتژی کلان آمریکا در مناطق مختلف جهان و در مقابل رقبا بوده است. نظامی که بنابر نوشته‌های آیکنبری با یک نظام تجارت آزاد و چندجانبه شروع می‌شود و با یک تعهد به اقتصادی جهانی مدیریت‌شده و مبتنی بر روابط خاص میان دموکراسی‌ها پایان می‌یابد (Ikenbrey 2018: 15-16).

برای بیش‌تر آمریکایی‌هایی که به امور خارجی علاقه‌مندند و هم‌چنین همه اسناد امنیت ملی نظم جهانی نظامی خواهد بود که هیچ قدرتی - روسیه، آلمان، اروپای متحد، چین، ژاپن - بر منطقه کلیدی اوراسیا سیطره نیابد که به نحوی تهدیدی هژمونیک برای منافع آمریکا باشند. این ایده که براساس اندیشه‌های ژئوپلیتیکی مکیندر، ماهان، اسپایکمن، و بعد برژینسکی پشتیبانی می‌شد بیان می‌کند که بزرگ‌ترین خطر برای هژمونی آمریکا را زمانی می‌داند که یک اتحادیه سیاسی و یک بلوک ژئوپلیتیکی متشکل از روسیه و آلمان تشکیل شود یا ظهور یابد. این استراتژی، در طول جنگ سرد، راه‌نمای استراتژی آمریکا در قبال شوروی بوده و در بیانیه ۶۸ شورای امنیت ملی NCS-68 نیز متجلی شده بود، بعد در گزارش ۱۹۹۲ و در راه‌نمای برنامه‌ریزی دفاعی پنتاگون و در گزارش ۱۹۹۴ دفاع ملی در قبال روسیه نیز مطرح شده است. بر این اساس، گفته می‌شود که سیاست کنونی آمریکا

درقبال روسیه ادامه همان سیاست این کشور درقبال شوروی است و جنگ سرد جای‌گزین صلح نظامی شده است. بنابراین، محصورکردن روسیه در سراسر قلمرو خود مهم‌ترین هدف سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ سرد درقبال این کشور شمرده می‌شود. در چهارچوب این سیاست، آمریکا با این ادعا که کشورهای اروپای شرقی تنها یک گزینه بیش‌تر ندارند و آن هم ادغام در نظم موردنظر آمریکا است سعی کرده است تا با ورود به حیات‌خلوت روسیه نظم هژمونیک موردنظر خود را محقق سازد تا از این طریق توازن قوا حفظ شود (Van Kreitor 1994). این‌که آمریکا پس از جنگ سرد به‌دنبال حوزه‌های جدیدی از نفوذ در اروپای شرقی، آسیای مرکزی، و خاورمیانه رفت، چنین توجیه می‌شود که آمریکا در پی محاصره‌کردن چین و روسیه است.

سیر حوادث پس از شوروی به‌ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، همان‌طورکه لین (2002, 2006) خاطر نشان می‌کند، نشان می‌دهد که آمریکا به‌دنبال کسب یک موقعیت برتر یا نیل به هژمونی جهانی بوده است. در پی این تفکر هژمونیک سعی داشته است تا روسیه را از نظم جهانی کنار بگذارد. این موضوع را پوتین در کنفرانس امنیتی مونیخ نیز تکرار کرد. در چهارچوب سیاست‌های آمریکا در مناطق پیرامونی روسیه، روس‌ها بر این باورند که هدف استراتژی آمریکا هژمونی فرمانطقه‌ای است و سعی آمریکا این بوده که روسیه تنها یک قدرت منطقه‌ای است تا از نظر روانی روس‌ها را آماده پذیرش هژمونی آمریکا کند (روحی دهبنه و دیگران ۱۳۹۹: ۲۵۲).

این‌که واشنگتن تصمیم بگیرد که برنامه دفاع موشکی ملی داشته باشد و این‌که زرادخانه هسته‌ای استراتژیک خود را برای اطمینان‌بخشی به روسیه و چین تنظیم کند که به‌دنبال دستیابی به برتری در ضربه یا حمله اول نیست، این امر به روسیه اجازه می‌دهد تا حوزه نفوذ قانونی خود را ادامه دهد و کنترل کند. لذت‌بردن از حوزه‌های نفوذ استراتژی توازن دریایی است، اما این‌که ایالات متحده آمریکا حوزه نفوذ یک بازیگر را به رسمیت نشناسد و در پی نفوذ بر این مناطق بر بیاید، یعنی به دنبال نظم هژمونیک است (Schwarz and Layne 2002). گرچه ممکن است برخی در ایالات متحده به‌طور ضمنی حوزه نفوذ روسیه را تصدیق کنند، هنوز بروکراسی امنیت ملی در واشنگتن و به‌ویژه نخبگان امنیت ملی این کشور از پذیرش حوزه نفوذ چین یا روسیه به‌عنوان یک ویژگی اجتناب‌ناپذیر در نظام بین‌الملل کنونی بسیار بدبین‌اند. در دوره اوباما نیز این مسئله به یکی از ویژگی‌های دائمی سیاست خارجی آمریکا درقبال روسیه تبدیل شده بود. به همین منظور، هراس از این‌که دولت ترامپ حوزه نفوذ روسیه به‌ویژه در اوکراین را به رسمیت

بشناسد همواره در کنگره آمریکا ملموس بوده است. نخبگان آمریکا به راحتی با نیازهای سطح رقابت قدرت‌های بزرگ سازگار شده‌اند. پذیرش اصل رقابت قدرت بزرگ، به منزله عامل اساسی در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای را از جانب این کشور برای ارزیابی تهدیدهای چین و روسیه و هم‌چنین مقابله با نفوذ این دو کشور از طریق استراتژی‌های قدرت سخت و نرم شکل داده است (Sanders 2020). بحران اوکراین نشان داد که ایالات متحده به دنبال تأیید و شناخت حوزه نفوذ روسیه نبوده است. موضوعی که به این منجر شد تا روسیه در تمامی اسناد استراتژیک و هم‌چنین در بیانیه‌ها و سخنرانی‌های خود بازنگری در نظم بین‌المللی و به رسمیت شناختن حق قدرت‌های بزرگ در قلمرو نفوذ براساس اصول یالتا و کنفرانس هلسینکی ۱۹۷۱ را یادآور شود (روحی دهبه و دیگران ۱۳۹۹: ۲۴۶).

۱.۳.۶. نهادهای سازی نظم هژمونیک از طریق پروژه‌های منطقه‌ای

آنچه در مورد موقعیت آمریکا در اروپا، آسیای شرقی، آمریکای جنوبی، و مناطق پسا شوروی قابل ملاحظه است این است که ایالات متحده سعی کرده است تا از طریق ایجاد پروژه‌های فرامنطقه‌ای موقعیت خود را در این مناطق نهادینه کند. در این میان، ایجاد و برقراری پروژه‌هایی چون آتلانتیک گرایی، آسیا پاسفیک (سرزمین‌های کرانه اقیانوس آرام)، و پان آمریکانیسم بخشی از نهادهای سازی آمریکا برای حفظ موقعیت خود در مناطق بوده است. این مناطق بزرگ بدین سبب طراحی شده‌اند تا از اتحاد مناطق آسیای شرقی، اروپا، و آمریکای جنوبی جلوگیری شود؛ چراکه این مناطق ممکن است جلوی راه آمریکا را سد کنند یا در مورد مناطقی چون آسیای شرقی و اروپا این گمان وجود دارد که ممکن است به عنوان قدرت‌های جهانی با آمریکا به رقابت برخیزند (بوزان ۱۳۸۹: ۱۳۶). لفاظی‌ها و عناوین این طرح‌ها آمریکا را قادر می‌ساخت تا خود را به جای یک قدرت مداخله‌گر خارجی یکی از اعضای واقعی این مناطق بنمایاند و در نتیجه به امنیتی‌زدایی از نقش خود کمک کند. در هر جا که طرح‌های فرامنطقه‌ای وجود دارد، برای آمریکا کاملاً طبیعی است که به عنوان عضوی از این مناطق امنیتی پنداشته شود و شاید هم خود چنین بیندارد. از این نظر، آمریکا جزئی از قاره آمریکا، بخشی از جامعه آتلانتیک، و یک قدرت آسیا پاسفیکی است. آمریکا با استفاده از طرح‌های فرامنطقه‌ای به طور خاص می‌تواند از ظهور ائتلاف‌های منطقه‌ای مستقل که ممکن است نفوذ آمریکا را مورد تهدید قرار دهند جلوگیری کند (همان: ۱۳۷-۱۳۶).

هرچند دولت اوپاما آسیای مرکزی و قفقاز را از اولویت راه‌بردی خارج کرد و سعی کرد حل‌وفصل مسائل عراق، افغانستان، و پاکستان را در دستور کار خود قرار دهد، بعداً با طراحی و اجرای مکانیسم‌های جدیدی از هم‌گرایی منطقه‌ای به‌ویژه طرح «آسیای مرکزی بزرگ»، «استراتژی راه ابریشم جدید»، ایجاد و تقویت «شبکه توزیع شمالی» سیاست هژمونیک خود را در مناطق آسیای مرکزی و مناطق پیرامون آن شکل داده است. مفهوم «آسیای مرکزی بزرگ (Greater Central Asia)»، که در سال ۲۰۰۵ فردریک استار (Frederick Star)، ریاست مؤسسه تحلیل آسیای مرکزی و قفقاز آن را مطرح کرد، به‌مثابه یک بنیان ایدئولوژیکی نگریسته شد که طی آن این گمان را نمایان می‌ساخت که ایالات متحده آمریکا درصدد اتصال ژئوپلیتیک محلی و تحولات سیاسی - نظامی و نیز ژئواکونومیک در مسیر دل‌خواه و موردنظر خود است (کوزه‌گر ۱۳۹۴: ۳۴۱). از نظر پیتر لینک (Peter Linke) و ویتالی نامکین (Vitali Naumkin)، «طرح آسیای مرکزی بزرگ» دقیقاً منطق و ماهیت آرمان‌گرایانه هدف‌های ژئوپلیتیک آمریکا را بیان می‌کند. سرچشمه این طرح دیدگاه‌های جهانی نتولیرال و هم‌چنین قدرت مطلق بازار است (لینک و نامکین ۱۳۹۱: ۴۷). در واقع، از زمانی که ایده تأسیس جاده ابریشم در دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد، می‌توان گفت که برقراری ثبات در آسیای مرکزی از راه هم‌گرایی اقتصادی بخش مهمی از تلاش‌های آمریکا برای محدودکردن نفوذ روسیه، چین، و حتی ایران در مناطق پسا شوروی بوده است (Mankoff 2013: 21).

همانند طرح مارشال که ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بازسازی آلمان و مناطق تحت بلوک خود را در قالب این طرح دنبال می‌کرد، آمریکا با تقویت زیرساخت‌های اقتصادی افغانستان و با هدف خروج افغانستان از انزوای ژئوپلیتیکی سعی کرده است تا در قالب راه ابریشم جدید هم حضور گسترده اقتصادی چین در آسیای مرکزی را تحت‌الشعاع قرار دهد و هم این‌که با تقویت حضور خود در مناطق پیرامونی روسیه هژمونی خود را تداوم و استمرار بخشد و از بازخیزی روسیه به‌عنوان یک قدرت بزرگ و چالش‌گر جلوگیری کند یا آن را به‌تأخیر اندازد. ایجاد یک نظام کاپیتالیستی به سبک و سیاق ایالات متحده بهانه‌ای برای گسترش حضور نظامی و استقرار پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه می‌تواند باشد و هم این‌که ایجاد سازمان منطقه دولت‌های راه ابریشم و پروژه‌هایی این‌چنینی می‌تواند وزنه‌ای در مقابل سازمان همکاری شانگهای و سازمان پیمان امنیت جمعی به‌منزله ابزارهای مهم سیاست و استراتژی روسیه و چین برای ایجاد توازن در مقابل آمریکا باشد (کوزه‌گر کالجی ۱۳۹۴: ۳۸۱).

۲.۳.۶ تحقق نظم هژمونیک از طریق دموکراتیک‌سازی

در کنار گسترش ناتو، ترویج و گسترش دموکراسی نیز یکی از جلوه‌های مهم استراتژی کلان آمریکا در قبال روسیه بوده است. معماران سیاست خارجی آمریکا طی ۷۵ سال گذشته این استراتژی را مفروض گرفتند که ایالات متحده نمی‌تواند امنیت، شکوفایی، و روش زندگی خود را حفظ کند، مگر این‌که محیط جهانی شکل دهد که به ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال منجر شود. دوم، دنیایی مملو از دموکراسی‌های لیبرال و بازار آزاد، جهانی مرفه‌تر، امن‌تر، و صلح‌آمیزتر خواهد بود. سوم این‌که اعضای این نظم جهانی به رهبری آمریکا متحدانی معتمد در برابر آمریکا خواهند بود، به جنگ با آمریکا نمی‌روند، و به اتخاذ سیاست‌های خارجی تهاجمی علیه آمریکا مبادرت نمی‌ورزند. این رویکرد محور همه دولت‌های آمریکا در مناطق جهان و در قبال روسیه بعد از جنگ سرد بوده است. براساس این، پس از فروپاشی شوروی، مقامات آمریکایی باتوجه به «لحظه تک‌قطبی» سعی کردند تا جهان را مطابق این ادعاها شکل دهند. بنابراین، برای توازن قدرت در مقابل احیای روسیه و چین، استفاده از ابزاری به نام دموکراسی و دموکراتیک‌سازی محیط پیرامون این کشورها و خود آن‌ها بسیار ضرورت یافت. در سی سال گذشته، هیچ‌کدام از دولت‌های آمریکا، از کلیتون گرفته تا بوش پسر و اوباما، سعی نکرده‌اند به روسیه اهمیت دهند و به سیاست‌ها و نگرانی‌های این کشور توجهی کنند. در واقع، هر سه این دولت‌ها روسیه را به‌عنوان یک شکل ناقص (Encomplate) دولت و در برخی مواقع ناکام دیده‌اند. در این دیدگاه، حفظ رهبری جهانی آمریکا و تحقق «استثناگرایی» اعلام‌شده از جانب این کشور در صورتی تحقق می‌یابد که روسیه به کشوری دموکراتیک و سرمایه‌داری لیبرال تبدیل شود و به‌نوعی به نظم لیبرال به‌رهبری آمریکا تن در دهد (Eugene and Sokolsky 2019: 11). به همین دلیل، از زمان فروپاشی شوروی، نخستین تلاش‌های آمریکا در اوراسیا و مناطق پیرامونی روسیه ترویج دموکراسی، بازار آزاد، و نظم لیبرال بوده است. سیاست‌مداران آمریکایی تنها راه پایداری و ثبات در سیاست‌های روسیه در قبال غرب را و این‌که روسیه به متحد و مأموری قابل‌اطمینان برای آمریکا تبدیل شود انتقال دموکراسی به این کشور می‌دانند.

در راستای این هدف، مقامات آمریکایی از ابزارهای مختلفی از جمله کمک‌های اقتصادی و حتی کانال‌های دوجانبه و چندجانبه استفاده کرده‌اند. ایجاد نهادها و سازمان‌هایی چون برنامه آژانس توسعه بین‌المللی آمریکا (USAID)، انستیتوی دموکراتیک ملل (National Democratic Enstitue)، انستیتوی جمهوری‌خواه بین‌المللی

(Enternational Republican Enstitue)، و سازمان‌های مختلف غیردولتی تحت حمایت و بودجه USAID تنها بخش‌هایی از برنامه‌های آمریکا برای دموکراسی‌سازی در روسیه و مناطق پیرامونی آن بوده است. بخش اعظم این کمک‌ها از طریق قانونی تحت‌عنوان «حمایت از آزادی» در سال ۱۹۹۲ تحویل داده شد. همه این برنامه‌ها و کمک‌ها به تعهد روسیه به حکومت دموکراتیک و حقوق بشر مشروط شده است (Eugene and Sokolsky 2019: 12). در سال‌های اخیر، پوتین که به مخالف ارزش‌های لیبرال تبدیل شده و نظم هنجاری بین‌المللی به‌رهبری آمریکا را نادیده گرفته و به‌دنبال تمدن‌سازی در قالب اوراسیاگرایی برآمده است، ایالات متحده آمریکا از ابزارهای تنبیهی، از جمله تحمیل مجازات‌هایی به‌بانه عدم رعایت حقوق بشر و خودداری از اعطای کمک به دلیل عدم رعایت دموکراسی، به سیاست مهار روسیه روی آورده است. در جریان بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، واشنگتن برای حمایت از به‌اصطلاح آرزوهای مردم اوکراین در رسیدن به یک دولت دموکراتیک و قوی‌تر پنج میلیارد دلار اختصاص داد. جان مک‌کین، سناتور جمهوری‌خواه آمریکا که در دسامبر ۲۰۱۳ در جمع مخالفان در میدان اصلی کی‌یف حاضر شده بود، ضمن پشتیبانی از معترضان، اعلام کرد که به اعتراض مردم اوکراین برای ترویج دموکراسی در کشورشان افتخار می‌کند. رویکرد آمریکا نشان داد که اگر دولتی قانونی که با سازوکار دموکراتیک و انتخابات آزاد برسر کار آمده با منافع آمریکا در تضاد باشد، باید به‌چالش کشیده یا از کار برکنار شود. به این ترتیب، جهت‌گیری آمریکا در قبال اوکراین یک‌بار دیگر ادعای مقامات کاخ سفید در حمایت از دموکراسی را به‌چالش کشید؛ چراکه هدف ایالات متحده از دخالت در اوکراین تأمین بیش‌تر و گسترده‌تر امنیت اتحادیه اروپا، فشار بر یکی از رقبای ژئواستراتژیک چندسده‌ای یعنی دولت اقتدارگرای روسیه، کمک به جای‌گزینی رژیم‌های باثبات و ناکارآمد با رژیم‌هایی که حافظ منافع غرب در منطقه باشند و به‌عنوان مانعی برسر راه قدرت‌طلبی روسیه در منطقه اوراسیای مرکزی ظاهر شوند بوده است (اعظمی و دیگران ۱۳۹۷: ۴۳).

۷. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در بخش نظری اشاره شد، نظم مبتنی بر هژمونی نظمی است که در آن یک قدرت بزرگ به‌تنهایی نقش اصلی را ایفا می‌کند و از این طریق می‌کوشد تا روابط خود را با کشورهای واقع در مناطق دیگر و هم‌چنین منطقه نفوذ خود مدیریت کند تا به نظم و امنیت دست یابد. براساس این نظم، ایالات متحده، که پس از جنگ سرد خود را به‌مثابه یک

هژمون جهانی تعریف می‌کند، از فرصت به‌دست‌آمده پس از جنگ سرد استفاده کرده است و به‌دنبال نظم امنیتی دل‌خواه و مطلوب خود در جهان و به‌ویژه در مناطقی که به‌عنوان حوزه نفوذ روسیه تلقی می‌شود، برآمده است. در واقع سیاست‌مداران آمریکا، بعد از این‌که اعلام کردند که «لحظه تک‌قطبی» اعلام‌شده از سوی کراتهامر ممکن است هر آن به‌اتمام برسد، سعی کرده‌اند تا براساس ترجیحات، ارزش‌ها، و هنجارهای خود نظم هژمونیک موردنظر خود را شکل دهند و از این طریق مانع از ظهور و بروز هژمون‌های منطقه‌ای در مناطق دیگر و به‌ویژه در اوراسیا شوند. در این زمینه، همان‌طور که در مقاله نیز آورده شد، ایالات متحده در راستای مدیریت روابط خود با روسیه و کشورهایی که از شوروی جدا شده‌اند سه شیوه موازنه‌گری به‌سبک بریتانیای قرن نوزدهم، نظام اتحاد بیسمارکی، صدراعظم آلمان در قرن نوزدهم، و هم‌چنین روش استیلاجویانه را در تقابل با روسیه به‌کار گرفته و از این طریق سعی کرده است تا هم سلطه و نفوذ خود را بر کشورهای واقع در حوزه نفوذ روسیه و آن‌چه که روسیه منطقه «خارج نزدیک» می‌نامد حاکم کند و هم این‌که نظم دل‌خواه و موردنظر خود را که «نظم نئولیبرال» نامیده می‌شود برقرار کند.

به‌سبب فاصله جغرافیایی و دوری از این مناطق، همانند انگلستان، به‌طور متناوب وارد مناقشات و موضوعات امنیتی شده و به حمایت از یکی از طرف‌ها به‌عنوان مثال غرب‌گرایان در گرجستان و اوکراین در مقابل شرق‌گرایان کشیده شده است. به‌دلیل نبود پیوندهای واقعی و انضمامی‌ای نظیر عدم حساسیت به این منطقه، حداقل تا قبل از اهمیت و نقش انرژی و جدی‌نگرفتن روسیه به‌عنوان یک تهدید بزرگ، همانند آن‌چه در سال‌های اخیر در مورد چین می‌بیند، تنها مواقعی که لازم و ضروری دیده است وارد مناقشات منطقه شده و بدین طریق بیش‌تر نقش یک میانجی - صادق را بازی کرده است. در واقع، آمریکا هر زمان احساس کرده که عاملی توازن داخل اوراسیا را برهم زده و تهدیدی استراتژیک برای آمریکا شده به‌سمت مداخله رفته است.

روش و الگوی بیسمارک، که وی در برخورد با مسائل امنیتی در اروپا و به‌ویژه در تقابل با فرانسه به‌کار گرفته بود، الگوی خوبی برای آمریکا در برخورد با مناقشات و مسائل امنیتی در مناطق پساشوروی و به‌ویژه در قبال روسیه است. در این زمینه، این کشور از ابزارها و روش‌های گوناگونی از اتحاد و ائتلاف گرفته تا ابزار اقتصادی، انرژی، مالی، تحریم، سیاسی، و نهادی برای مدیریت روابط خود با کشورهای واقع در این منطقه و حتی چین و ایران بهره گرفته است. سیاست گسترش ناتو به شرق و مناطق پیرامونی روسیه، سپر دفاع موشکی در لهستان، تأسیس پایگاه‌های نظامی در برخی کشورهای منطقه، و هم‌چنین

از هژمونی تا نظم بیسمارکی و توازن فراساحلی ... (مجید روحی دهبینه و عباس امیری) ۴۳۵

تأسیس خطوط لوله نفت و گاز بدون در نظر گرفتن منافع روسیه و ایران تنها بخش مهمی از تلاش آمریکا برای برقراری نظم هژمونیک خود در منطقه است. در این روش، ایالات متحده سعی کرده است با وابسته و متصل کردن کشورهای منطقه به خود یک الگوی «چرخ و پره» را شکل دهد.

بررسی‌های ما هم‌چنین نشان می‌دهد که ایالات متحده به‌مثابه یک هژمون جهانی از قدرت زیاد خود در تقابل با کشورهای منطقه و به‌ویژه روسیه استفاده کرده و از این طریق سعی کرده است تا نظمی را برقرار کند که به نظم مبتنی بر نظریه «ثبات هژمونیک» شناخته می‌شود. از این منظر، از طریق سلطه و هژمونی بر کشورهای کوچک‌تر و هم‌چنین برقراری نظم نئولیبرال و دل‌خواه خود از طریق انقلاب‌های رنگی سعی کرده است تا نفوذ خود را بر منطقه تحمیل کند و هم‌این‌که از این منظر هزینه‌هایی را که در تداوم هژمونی و نظم نئولیبرال وجود دارد بر منطقه تحمیل کند. در این چهارچوب و برای ایجاد صلحی آمریکایی، استراتژی‌های چندگانه جاده ابریشم و شبکه توزیع شمالی را طراحی و اجرا کرده است؛ استراتژی‌هایی که گفته می‌شود برای تداوم نفوذ این کشور در مناطق جلوگیری از بازخیزی روسیه صورت گرفته است.

اوباما، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، هرچند با سیاست خود در پی بازکردن یخ‌های روابط میان خود با روسیه برآمد و با آمدن ترامپ نیز به‌نظر می‌رسید که روابط میان روسیه و آمریکا بهبود یابد، از آن‌جاکه در سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۸ از روسیه به‌عنوان یک تهدید بزرگ یاد شده است و با آمدن بایدن، به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، بنابراین می‌توان ادعا کرد نه‌تنها تغییری در سیاست‌های آمریکا در قبال روسیه و منطقه خارج نزدیک این کشور صورت نگیرد، بلکه سیاست آمریکا به مهار بیش‌تر روسیه نیز متمایل شود. با سیاست تجدیدنظرطلبانه‌ای که در سال‌های اخیر روسیه در پیش گرفته است و هم‌چنین با افزایش قدرت چین و نفوذ این کشور در اوراسیای مرکزی و با توجه به پیوند و ائتلاف استراتژیک میان روسیه و چین، این موضوع که چالشی جدی برای سیاست هژمونیک آمریکا در منطقه محسوب می‌شود، بنابراین به‌نظر می‌رسد که تلاش‌های آمریکا برای مهار و ایجاد موازنه در قبال روسیه افزون‌تر شود.

کتاب‌نامه

آجیلی، هادی و محمدرضا بهادرخانی (۱۳۹۳)، «اقتصاد سیاسی خطوط لوله انرژی در آسیای مرکزی و قفقاز»، فصل‌نامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، س ۳، ش ۱۰.

- آیکنبری، جی. جان (۱۳۸۲)، *تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- استوارت، رابرت، اینگر سول، و دریک فریزر (۱۳۹۲)، *قدرت‌های منطقه‌ای و نظم‌های امنیتی*، ترجمه سیدداود آقایی و مجید محمدشریفی، تهران: دادگستر.
- اعظمی، هادی، محمد نظری، و سیدعلی حسینی (۱۳۹۷)، «رقابت ژئوپلیتیک روسیه و آمریکا در اوکراین (۲۰۰۴-۲۰۱۷)»، پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، س ۶، ش ۲.
- بوزان، باری (۱۳۸۹)، *ایالات متحده و سیاست‌های جهانی در قرن بیست‌ویکم*، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پاپایانو، پل. ای. (۱۳۸۱)، «قدرت‌های بزرگ و نظم‌های منطقه‌ای: امکانات و چشم‌اندازها پس از جنگ سرد»، در: *نظم‌های منطقه‌ای؛ امنیت‌سازی در جهانی نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جوف، جوزف (۱۳۸۲)، «چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا به‌عنوان آخرین ابرقدرت باقی‌مانده»، در: *تنها ابرقدرت؛ هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*.
- دوهایس، مارسل (۱۳۹۶)، *سیاست امنیتی - خارجی روسیه در قرن بیست‌ویکم: پوتین، ملودوف و جانشینان*، ترجمه مهدی داودی، تهران: مخاطب.
- دهشیری، محمدرضا و مسلم گلستان (۱۳۹۵)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک-چند قطبی»، *تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا*، ش ۲۸.
- روحی دهبه، مجید، حسین کریمی‌فرد، و میرمهدی مهدی‌پور (۱۳۹۹)، «روابط امنیتی دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا در مجموعه امنیتی پسا شوروی؛ الگوها و روندها»، *سیاست جهانی*، دوره نهم، ش ۲.
- شوله، یرک و دیگران (۱۳۹۷)، *ایجاد «موقعیت‌های قدرت بزرگ» یک استراتژی امنیت ملی برای ایالات متحده*، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری، به‌نقل از مؤسسه بروکینگز، کد گزارش، ۵۴-۹۷، مرداد.
- عسگریان، عباس و فرهاد وکیلی (۱۳۹۳)، «واکاوی سازوکار تحریم‌های اعمالی علیه روسیه»، *فصل‌نامه آسیای مرکزی و قفقاز*، ش ۸۶.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۷)، *دیپلماسی*، ترجمه فاطمه سلطانی‌یکتا، ج ۱ و ۲، تهران: روزنامه اطلاعات.
- کسینجر، هنری (۱۳۹۶)، *نظم جهانی؛ تأملی در ویژگی ملت‌ها و جریان تاریخ*، ترجمه محمدتقی حسینی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کوزه‌گر کالچی، ولی (۱۳۹۴)، *سیاست خارجی آمریکا در آسیای مرکزی: روندها و چشم‌اندازها*، تهران: وزارت امور خارجه.
- مرشایم، جی. جان (۱۳۸۸)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

References

- Ajili, Hadi and Mohammad Reza Bahadorkhani (2015), "Pipelines in Central Asia and Caucasus", *Strategic Research of Politics*, vol. 8, Issue 10 (in Persian).
- Allison, Graham et al. (2011), "Russia and U.S. National Interests: Why Should Americans Care?", *Belfer Center For Science and International Affairs*, October, Available at: <http://www.belfercenter.org/sites/default/files/legacy/files/Russia-and-u.s-ni_final-web-pdf>.
- Askarian, Abbas and Farhad Vakili (2015), "Multilateral Regime of Sanctions: An Analysis against Russia", *Central Asia and the Caucasus Journal*, vol. 20, Issue 86 (in Persian).
- Azami, Hadi, Mohammad Nazeri, and Seyyed Ali Hosseini (2019), "The Geopolitical Competition between Russia and U.S. in Ukraine (2004-2017)", *The Iranian Research Letter of International Politics*, vol. 6, Issue 2 (in Persian).
- Biafra, Alessandro (2018), "The U.S Offshore Balancing in the Contemporary International System, Part Two", *Geopolitica.info*, 28 November, Available at: <<http://www.geopolitica.info>>.
- Buzan, Barry (2004), *The United States and the Great Powers: World Politics in the Twenty-First Century*, Translated by Abdolmajid Heydari, Tehran: Research Institute of Strategic Studies (in Persian).
- Chollet, Derek et al. (1997), *Building "Situations of Strength", A National Security for the United States*, The Brookings Institute, Translated by Center for Strategic Studies (in Persian).
- Cox, Robert W. (1981), "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, vol. 10, no. 2.
- De Haas, Marcel (2017), *Russia's Foreign Security Policy in the 21st Century: Putin, Medvedev and Beyond*, Translated by Mahdi Davoodi, Tehran: Mokhtab (in Persian).
- Dehshiri, Mohammad Reza and Moslem Golestan (2016), "The Pattern of Great Powers Behaviors in Management of Syria International Crisis in a Uni-Multipolar System", *Quarterly Journal of Politics and International Research*, vol. 28 (in Persian).
- Dirzauskaitė, Goda and Nicolae Cristinel (2017), *Understanding Hegemony in International Theories*, Aalborg University, May 31, Available at: <<http://www.projekter.aau.dk/projecter/files/260247380>>.
- Eugene, Rumer and Richard Sokolsky (2019), "Thirty Years of U.S. Policy Toward Russia: Can the Vicious Circle Be Broken?", *Carnegi Endowment for International Peace*, June 20, Available at: <<http://www.carnegiendowment.org/2019/06/20/thirty-years-of-u.s.-policy-toward-russia-can-the-vicious-circle-be-broken-pub-79323>>.
- Gilpin, Robert (1981), *War and Change in World Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Gotz, Elias and Camille-Renaud Merlen (2019), "Russia and the Question of World Order", *European Politics and Society*, vol. 20, no. 2.
- Gvosdev, Nikolas K. (2020), "Russia and U.S. National Interest: Maintaining a Balance of Power in Europe and Asia", *Russia Matters*, August 05, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis>>.

- Habberman, Joseph (2020), "Russia's Impact on US National Interests: Stability of The International Economy", *Russia Matters*, December 21, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis/Russia-impact-us-national-interest-stability-international-economy>>.
- Hirss, Martins (2019), "U. S. Grand Strategy Towards Russia 2001-2017", *Security and Defence Quarterly*, vol. 26, no. 4.
- Ikenberry, G. John (2009), "Liberal Internationalism 3.0: America and The Dilemmas of Liberal World Order", *Perspectives on Politics*, vol. 7, no. 1.
- Ikenberry, G. John (2014), "From Hegemony to the Balance of Power: The Rise of China and American Grand Strategy in East Asia", *International Journal of Korean Unification Studies*, vol. 23, no. 2.
- Ikenberry, G. John (2002), *America Unrivaled: the Future of the Balance of Power*, Translated by Azim Fazlipoor, Tehran: Tehran International Studies and Research Institute (in Persian).
- Ikenberry, G. John (2018), "The End of Liberal Order?", *International Affairs*, vol. 94, no. 1.
- Krepinevich Jr, Andrew (2020), "Protracted Great-Power War", *Center for a New American Security*, February 5, Available at: <<http://www.cnas.org/publications/reports/protracted-great-power-war>>.
- Krepinevich, Andrew (2017), "Preserving the Balance: A U.S. Eurassia Defense Strategy", *Csb Online*, January 19, Available at: <<http://www.csbonline.org/about/news/preserving-the-balance-a-u.s.-eurassia-defence-strategy>>.
- Kissinger, Henry (1996), *Diplomacy*, vol. 1 and 2, Translated by Fatemeh Soltani Yakta and Reza Amini, Tehran: Ettelaat (in Persian)
- Kissinger, Henry (2014), *World Orders: Reflections on the Character of Nations and the Course of History*, Translated by Mohammad Taghi Hosseini, Tehran: Elmi and Farhangi (in Persian).
- Kouzegar Kaleji, Vali (2015), *US Foreign Policy in Central Asia*, Tehran: Center for International Research and Education (CIRE), (in Persian).
- Layne, Christopher (2002), "Offshore Balancing Revisited", *The Washington Quarterly*, vol. 25, no. 2.
- Layne, Christopher (2002-2003), "The 'Poster Child for Offensive Realism': America as a Global Hegemon", *Security Studies*, vo. 12, no. 2.
- Layne, Christopher (2006), *The Peace Of Illusions: American Grand Strategy from 1940 to the Present*, Ithaca: Columbia University Press.
- Lemahiew, Herve and Alyssa Lengo (2020), *Asia Power Index: Key Findings 2020*, Lowy Institute Asia Power Index 2020, Available at: <<http://www.power.lowyinstitute.org/downloads/lowy-institute-asia-power-index-key-findings-2020.-report.pdf>>.
- Lohmann, Sascha and Kirsten Wetphal (2019), "US-Russia Policy Hits European Energy Supply", *German Institute for International and Security Affairs*, February, Available at: <<http://www.swp-berlin.org/10.18449/2019C06>>.

- Magsamn, Kelly et al. (2018), "Security a Democratic World, The Case For a Democratic Values-Based U.S. Foreign Policy", Septamber 5, *Center For American Progress*, Available at: <<http://www.americanprogress.org/issue/security/reports//2018/09/05/457451/security-democratic-world/>>.
- Mankoff, Jeffrey (2013), "The United States and Central Asia After 2014", *Center for Strategic & International Studies*, January 30, Available at: <http://www.csis-website-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy-files/files/publication/130122_Mankoff_USCentralAsia_web.pdf>.
- Mastanduno, Michael (2020), "A Grand Strategic Transition? Obama, Trump and Asia Pacific Political Economy", In: *The United States in the Indo-Pacific; Obamas Legacy and the Trump Transition*, Mnchester University Press.
- Mastanduno, Michael (2019), "Partner Politics: Russia, China, and the Challenge of Extending U.S Hgemony after Cold War", *Security Studies*, vol. 28, no. 3.
- Mearsheimer, John J. (2001), *The Tragedy of Great Power Politics, Translated by Q. Chegini Zadeh*, Tehran: Institute for Political and International Studies (in Persian).
- Mearsheimer, John J., M. Walt Stephan (2016), "The Case for Offshore Balancing: A Superior U.S. Grand Strategy", *Foreign Affairs*.
- Miskimmon, Alister and Ben O'loughlin (2017), "Russias Narratives of Global Order: Great Power Legacies in a Polycentric World", *Politics and Governance*, vol. 5, no. 3.
- National Security Strategy of the United States of America (2017), December, Available at: <http://www.NSS_Booklayout_FIN_121917.indd>.
- Posen, B. R (2003), "Command of the Commands: the Military Foundation of U.S. Hegemony", *International Security*, vol. 28, no. 1.
- Puchala, D. (2005), "World Hegemony and the United Nations", *International Studies Review*, vol.7, no. 4.
- Richards, Aaron (2017), "Can America Give Offshore Balancing A Chance?", *Center For International Maritime Security*, May 17, Available at: <<http://www.cimsec.org/can-america-give-offshore-balancing-a-chance?-/32531>>.
- Rohi Dehboneh, Majid, Hossain Karimifard and Mir Mehdi Mehdipour (2020), "Security Relations betwenn the Major Powers (Russia and the United States) in the Post-Soviet Security Crisis", *World Politics*, vol. 9, Issue 2 (in Persian).
- Sanders, Paul (2020), "US Embrace of Great Power Competition also Means Contending with Spheres of Influence", *Russia Matters*, February 13, Available at: <<http://www.russiamatters.org/analysis/u.s.-embrace-great-power-competition-also-means-contending-spheres-influence>>.
- Schmidt, Brian (2018), "Hegemony: A Conceptual and Theoretical Analysis", *Dialogue of Civillizations Research Institute*, Aug 15, Available at: <http://www.doc-research.org/wp-content/uploads/2018/08/Schmidt-hegemony-PDF_web.pdf>.
- Schroeder, Paul W. (1976), "Alliance, 1815-1945: Weapons of Power and Tools of Management", In: *Historical Dimensions of National Security Problems*, Klaus Knoorr (ed.), Lawrence, Kans: University Press of Kansas.

- Schwarz, Benjamin and Christopher Layne (2002), "A New Grand Strategy", *The Atlantic Magazine*, Available at: <http://www.theatlantic.com/magazine/archive/2002/01/a-new-grand-strategy/37647>>.
- Sears, Nathan A. (2016), "China, Russia, and the Long Unipolar Moment, How Balancing Failures are Actually Extending U.S Hegemony", *The Diplomat*, Available at: <http://www.thediplomat.com/2016/04/china-russia-and-the-long-unipolar-moment>>.
- Snetkov, Aglay and Marc Lanteigne (2015), "The Loud Dissenter and its Cautious Partner- Russia, China, Global Governance and Humanitarian Intervention", *International Relations of the Asia-Pacific*, vol. 15, no. 1.
- Stewart, Robert, Inger Soll, and Derrick Frazier (2012), *Regional Powers and Security Orders*, Translated by Syyed Davood Aghaee and Majid Mohammad Sharifi, Tehran: Dadgostar (in Persian).
- Van Kreitor, Nikolaj (1996), "Russia and New World Order", *The Geopolitical Project of Pax Eurasiatica*, eurosiberia.wikifoundry.com/page.
- Walt, Stephan M. (2020), "The United States Forgot Its Strategy For Winning Cold Wars", *Foreign Policy*, Available at: <http://www.foreignpolicy.com/2020/05/05>>.
- Weiss, Andrew S. and Richard Nephew (2016), "The Role of Sanctions in U.S. Russian Relations", *Carnegie Endowment for International Peace*, Available at: <http://www.carnegieendowment.org/2016/07/11/the-role-of-sanctions-in-u.s-russian-relations-pub-64056>>.
- Wohlforth, William C. (1993), *The Balance: Power and Perceptions During the Cold War*, Ithaca: Cornell University Press.
- Ziegler, Charles E. (2020), "A Crisis of Diverging Perspectives: U.S.-Russians and the Security Dilemma", *Texas National Security Review*.